

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما چکونه ماسدیم؟

جزوه آموزشی - تشکیلاتی شماره (۴)

تاریخچه ی تأسیس جامعه اسلامی دانشجویان از زبان هیئت مؤسس، به همت دکتر شهاب اسفندیاری

چاپ اول: بهار ۱۳۸۰ / چاپ دوم: مرداد ۱۳۹۳

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه



جامعه اسلامی دانشجویان

نشانی: تهران - خیابان قدس - تقاطع ایتالیا - پلاک ۲۷ ؛ کد پستی: ۱۳۱۵۳-۱۴۱۷۷ - تلفن: ۸۸۹۵۰۹۴۷-۸

فهرست:

۳	بجای مقدمه:
۷	مصاحبه با برادر مهدی فضائلی:
۲۶	مصاحبه با برادر محمد صادق سهلانی:
۳۹	مصاحبه با برادر امیر حسین درخشان:
۶۶	مصاحبه با برادر محمد نصر اصفهانی:
۹۱	مصاحبه با برادر محمد رضا مرادیان:

به جای مقدمه:

۱. ... ساعت ۸/۵ صبح، خیابان فلسطین، در یک آپارتمان مدرن انتظار هستم ... نیم ساعت از قرارمان می‌گذرد و هنوز خبری نیست. از اتاق مجاور گهگاه صدای خنده بلند می‌شود.
بالاخره پس از چند بار تماس تلفنی و موبایلی! بنا بود هر سه آنها گرد هم آمده باشند البته اینکه مصاحبه همزمان و در حضور بقیه باشد پیشنهاد فضائی بود. این جلسه را هم خود درخشان هماهنگ کرده بود ... نیم ساعت که از ساعت که از ساعت مقرر گذشت، اذن دخول صادر شد و منشی محترم مرا به اتاق مجاور راهنمایی کرد. هر سه حضور داشتند و من در شگفت از اینکه چرا نیم ساعت پشت در معطل بودم؟!
۲. سهلانی بسیار راحت و روشن و بی‌پرده سخن می‌گفت. در گفتارش اشارات و کنایه‌های بسیاری در می‌یافتی که هر یک به زبانی نغز یک دنیا معنا در برداشت. البته فضائی و درخشان هم در برخی موارد مداخله کرده و یا تصحیح می‌نمودند! سخن سهلانی گاه بسیار نیشدار می‌شد و بالاخره هم برخی حرفهایی را که در دل داشت بیان کرد هر چند شاید قرار این نبود! سهلانی دیگر از حرکت دانشجویی قطع تعلق کرده است و برخلاف دیگران آشکارا اظهار داشت که «دیگر دوران ما گذشته است.»



۳. فضائلی بسیار متفکرانه و زیرکانه و با تأمل سخن می گفت. عناصر وجود یک «سیاسی حرفه‌ای» را در سخن کلام او می شد پیدا کرد. به برخی پرسش‌ها چنان ماهرانه پاسخ می داد که نمی توانستی موضع دقیق او را حدس بزنی. آنروز جلسه سه چهار نفره ما را ابتدا فضائلی ترک کرد، به علت کثرت مشغله! وعده بعدی را در دفتر روزنامه سابق فردا گذاشتیم و ادامه مصاحبه را بطور انفرادی آنجا انجام دادیم. در کلام او کنایه‌هایی نسبت به یک شخص خاص! قابل درک بود و انتقاداتی کاملاً سیاستمدارانه! او هنوز هم علاقمند به حضور در فعالیت دانشجویی به نظر می رسید و آنگاه که از او خواستم توصیه یا پیامی برای اعضاء ابراز دارد گفت: «البته ما حالا خودمان هستیم خدمت دوستان ...!!»

۴. درخشان خیلی خودمانی تر صحبت می کرد. با صراحت لهجه و بی ملاحظه. هر چند حرفهایش چندان انسجامی نداشت، اما مصاحبه با او به درازا انجامید و عملاً تبدیل به یک مباحثه و حتی گاه مصاحبه او با من شد!! بحث به مواردی مثل نحوه ارتباط با روحانیت و یا اختلافات با همان شخص خاص! کشیده شد و درخشان بطور صریح نظراتش را بیان می کرد و همین مسئله گاه او را در مقام پاسخگویی دچار مشکل می کرد! خصوصاً با مچ گیری‌های شیطنت آمیز من!

۵. مرادیان آخرین فردی بود که موفق به مصاحبه با او شدم. تا مدتها بعد از مصاحبه با دیگران به طریق غیر مستقیم! شانه خالی می کرد. یکی دوبار قرار گذاشتیم و ایشان هم بدلیل مشغله فراوان! نتوانستند تشریف بیاورند. تا بالاخره

روزی در دفتر مرکزی مصاحبه را انجام دادیم. بیشتر بحث مرادیان مربوط به انتقادات شدیدی بود که او از عملکرد و سیستم انجمنها داشت، خاطرات خواندی از مبارزاتش در دوران حاکمیت انحصاری انجمنها را با شوری خاص برای من جوان تعریف می کرد. مرادیان هم مثل فضائلی سیاستمدارانه و چند پهلوی سخن می گفت هر چند لحن گفتارش صمیمی تر و راحت تر بود. سعی می کرد تاریخ «جامعه» را از موضع یک قاضی بی طرف بیان کند و با لحنی پدران و آشتی جوینان! هر چند مواضع خودش را هم اگر دقت می کردی می توانستی از لابه لای کنایه هایش استنباط کنی و بفهمی که بالاخره سنگینی با کدام کفه ترازو است!!

۶. با نصرافهانی قبل از بقیه مصاحبه کرده بودم. در همان اتاق معروف دبیرکل با آن کتابهای تا به سقف چیده شده که همواره تو را از وقوع یک زلزله به وحشت می اندازد! البته آنروز فقط در زمینه تاریخچه «جامعه» صحبت کردیم. اما وقتی در بحث با سایرین به موضوعات مهمی چون «نحوه ارتباط با روحانیت» و «گروههای سیاسی» و «راه تأمین مالی و اقتصادی یک تشکل» و مهمتر از همه اینها اختلافات داخلی هیئت مؤسس رسیدیم، مناسب تر دیدم در موضوعات فوق دوباره با نصر مصاحبه کنم. نصر هم، خیلی متفکرانه و با تأمل سخن می گفت و سعی می کرد از واژه های جدید و دانشگاهی استفاده کند. در مصاحبه علاوه بر طرح مسایل جزئی و مواضع سیاسی تلاش می کرد نوعی تبیین منظم و کلاسیک از مواضع خودش (که از آن به «مواضع ما» تعبیر می کرد!) به زبان روز



و با حرفهایی جدید و جذاب ارائه نماید و البته از عملکرد خودش نیز در مقابل انتقادات بسیاری که به او شده بود، به شدت دفاع می نمود و خودش را مظلوترین عضو جامعه می دانست!

۷. آنچه در این مصاحبه ها تلاش کرده ام با صداقت و امانت بیان کنم، در درجه اول خاطرات تلخ و شیرین اعضا هیئت مؤسس از آغاز کار جامعه و زحماتی است که آن ها در نشان دادن نهایی جامعه اسلامی دانشجویان متحمل شده بودند و ترسیم فضای سخت فرهنگی و سیاسی که آنها حرکت «جامعه» را در آن آغاز کردند. در درجه دوم ثبت دیدگاههای این افراد در مسائل مهمی چون نحوه ارتباط با روحانیت، نحوه ارتباط با شخصیتها و گروههای سیاسی و نحوه تأمین مالی یک تشکل بوده تا اعضا جامعه با مطالعه دیدگاههای مختلف بتوانند به شناخت مسیر حرکت صحیح جامعه و حفظ دستاوردهای آن نایل آیند.

امیدوارم این مجموعه تجربه ارزشمندی برای جامعه اسلامی دانشجویان و اعضای آن واقع شود و همگان بتوانند از آن در رقم زدن فردایی بهتر برای «جامعه اسلامی دانشجویان» استفاده لازم بنمایند. انشاءا... .

ش.الف.

مصاحبه با برادر مهدی فضایی عضو هیئت مؤسس جامعه اسلامی دانشجویان

؟ از شما می‌خواهیم که هم راجع به فعالیتهای دانشجویی خودتان قبل از فعالیت در قالب جامعه اسلامی دانشجویان و هم سایر زمینه‌های پیدایش اولیه «جامعه» و روند شکل‌گیری اولیه آن توضیحاتی بفرمائید.

✓ بسم... الرحمن الرحیم. من اولاً تشکر می‌کنم از این کار نگارش تاریخچه جامعه اسلامی دانشجویان و تأکید می‌کنم بر ضرورت و اهمیت آن. اگر اهداف و آرمانهایی که از ابتدا یک تشکل براساس آنها شکل گرفت و سامان یافت با دقت ثبت و ضبط شود این خود نقش مهمی در جلوگیری از بوجود آمدن آفتها و انحرافها است و از اینکه افرادی بخواهند روند و جهت یک تشکیلات را صرفاً براساس خواسته‌های شخصی‌شان جا بزنند و منتسب به خود کنند، می‌تواند جلوگیری کند.

به هر حال من سال ۶۴ وارد دانشگاه شدم. ترم اول را عمدتاً بدلیل حضور در جبهه چندان در محیط دانشگاه تهران و دانشکده الهیات حضور نداشتیم. از سال ۱۳۶۵ با شناخت اندکی که انجمن اسلامی دانشکده از ما داشتند و چندان با افکار ما آشنایی نداشتند از ما دعوت به عضویت در انجمن کردند و ما



عضو انجمن شدیم. لیکن به تدریج که وضعیت فکری ما روشن شد به شدت درصدد حذف ما برآمدند. فضایی که در آن سالها بر دانشگاهها حاکم بود یک فضای کاملاً یک طرفه و به معنای واقعی انحصار طلبانه بود. انجمن‌های اسلامی به مرکزیت دفت تحکیم وحدت هم یک تفکر سیاسی داشتند که به شدت هم دنبال تثبیت نظرات خود بودند و به هیچ طرز تفکر دیگری اجازه ظهور و بروز نمی‌دادند. در این حد که آن موقع با وجود کم بودن تعداد روزنامه‌ها، آنها حتی اجازه ورود «روزنامه رسالت» که در آن زمان تازه راه افتاده بود را به محیط دانشکده و کتابخانه نمی‌دادند.

ما خوب وقتی که در جلسات مختلف می‌دیدیم که بسیاری از موارد را اینها بصورت خلاف واقع و نادرست به دانشجویان القا می‌کنند، موضع‌گیری می‌کردیم و لذا رفته‌رفته از انجمن طرد شدیم.

در کنار فعالیتهای داخل دانشگاه، در بیرون نیز جلساتی بود که ما شرکت می‌کردیم. یک جلساتی با حضور آیت‌ا... یزدی بود راجع به بحث قضا در اسلام داشتند در منزلشان که ما شرکت می‌کردیم. بعضی از دوستان دیگر مثل دکتر صدر و دوستان پزشکی هم آنجا شرکت می‌کردند. با آقای مرادیان ما آنجا آشنا شدیم. بعد از مدتی مجموعه «کانون فرهنگی شهدای ۷۲ تن» ارتباط پیدا کردیم. البته آنها در خود دانشگاهها حضوری اصلاً نداشتند جلساتی داشتند در مسجد الجواد و دانشکده هنر و از آقای مروی و آقای فاطمی نیا

تدریس اخلاق و تاریخ اسلام و ... می کردند. البته این جلسات رنگ سیاسی نداشت و با بدنه دانشگاه هم ارتباطی نداشت. مجموعه آقای دکتر صدر و حسین محمدی هم یک هیئت به نام متوسلین به حضرت فاطمه زهرا (س) در مسجد جلیلی راه اندازی کرده بودند که گردانندگان آن اغلب دانشجو بودند. در آن زمان مجموع فعالیتهای دانشجویی افرادی که در مقابل جناح حاکم آن زمان بودند، در همین دو مرکز بود. یکی کانون شهدای ۷۲ تن و یکی هیئت حضرت زهرا (س) ما هم با هر دو مجموعه ارتباط داشتیم. یکی از مسائلی که در آن سالها برای خود من قابل توجه بود این بود که چرا این مجموعه که در اصول کلی با هم مشترک هستند چرا با همدیگر همکاری نمی کنند و چرا در داخل دانشگاه فعالیت نمی کنند. لذا یک مدت قابل توجهی را من و آقای مرادیان صرف این کردیم که این دو مجموعه را به هم نزدیک کنیم.

آن زمان مجموعه هیئت هم داشت منسجم تر و سازمان یافته تر می شد و آنجا من مسئول دفتر سیاسی بودم و آقای مرادیان مسئول تشکیلات. در مجموعه آقای طبرزدی هم من عضو کمیسیون فرهنگی بودم. ضمناً در آن سالها من و آقای مرادیان ارتباط نزدیکی هم با آقای ناطق نوری پیدا کردیم و سعی کردیم از ایشان هم برای نزدیک کردن آن دو مجموعه استفاده کنیم. چون ایشان هم تأکید داشتند بر این مسئله. البته علت اختلاف این دو مجموعه خیلی مشخص نبود و در ابهام بود. یک مسئله شاید این بود که آقایان



طبرزدی و علی احمدی و ... قبلاً در حزب جمهوری اسلامی بودند و سبک و سیاق کار حزب مد نظرشان بود و در حزب هم اینها منتسب به یک جناح خاص از حزب بودند. آقای دکتر صدر و حسین محمدی در حزب نبودند و با بچه‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی فعالیت داشتند و یک مقدار از اختلاف اینها شاید به اختلافات حزب با سازمان مربوط بود که البته بروز نداشت و هیچ وقت هیچ مطلب خاص را بعنوان عامل جدایی و اختلاف خودشان مطرح نمی‌کردند. البته گروه دکتر صدر و حسین محمدی ارتباط بیشتری با روحانیت مبارز داشتند و یک حالت اطاعت‌پذیری بیشتری داشتند و یک دیدگاه و نظر دیگری نسبت به روحانیت داشتند و حتی آقای حسین محمدی مسئول کمیته دانشجویی جامعه روحانیت مبارز بودند. اما آقای طبرزدی و مجموعه‌شان یک استقلال بیشتری برای خودشان قائل بودند و براساس تشخیص و تحلیل خودشان عمل می‌کردند آن موقع آقای محمدی و دکتر صدر ارتباط و مسئولیت داشتند در دفتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه و بیشتر یک فعالیت‌های اداری گونه‌ای داشتند بیشتر از آنکه فعالیت دانشجویی داشته باشند در محیط دانشگاه. دکتر صدر و حسین محمدی ارتباط خیلی نزدیک با آیت‌ا... محفوظی که آن زمان از شورای سه نفره نمایندگان ولی فقیه در دانشگاهها بودند داشتند.

من هم از زمان ارتباطم با هیئت حضرت زهرا (س) با آقای حسین محمدی که مسئول دفتر آقای عبدخدایی در معاونت اجرایی دفتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاهها بودند، همکاری داشتم و جلساتی داشتیم و مجموعه جزواتی تهیه می کردیم. یا مثلاً در زمان ریاست جمهوری «آقا» جلسات پرسش و پاسخی را با حضور ایشان در دانشگاه تشکیل می دادند که یکی از آن جلسات را من مجری بودم.

این فعالیت های ما ادامه داشت و رفته رفته ما به این نتیجه رسیدیم که آن دو مجموعه دانشجویی امکان نزدیک کردنشان به هم وجود ندارد. من یکبار پس از یک جلسه یک اختلاف نظری با آقای طبرزدی پیدا کردم و بحث شدیدی شد و همان موقع من احساس کردم ایشان دچار یک خودباوری (در کل صحبت های آقای درخشان، منظور از «خود باوری»، همان «خود محوری» است.) اغراق آمیز شده است و به خود اجازه اظهار نظر در هر مسئله ای و همچنین حق دانستن آن اظهار نظرها را می داد، که عملاً من از آن موقع ارتباطم را با آن مجموعه قطع کردم. در سال ۶۸ بود که بحث جامعه اسلامی دانشجویان مطرح شد و پیشنهاد آن از طرف آقای مرادیان به من داده شد و من استقبال کردم. جامعه اسلامی دانشجویان قبل از ما در سال ۶۶ عنوانش مطرح شده بود توسط آقایان مشکینی، ملکوتی، رحیمی یگانه و دیانتی در انتخابات مجلس سوم.



من البته قبلاً با آقای دیانتی در کمیته دانشجویی جامعه روحانیت مبارز همکاری داشتم و ایشان را می‌شناختم. اینها یک اساسنامه‌ای را برای «جامعه» آماده کرده بودند که در آن دانشجو را به مفهوم عام گرفته بودند که طلاب را هم در بر می‌گرفت و این خودش شاید عاملی بود که فعالیت دانشگاهی آنها را کم‌رنگ می‌کرد. آنها خواسته بودند که کار را به جمع دیگری بسپارند و با آقای بادامچیان هم مشورت کرده بودند ما اولین جلسه را در محل جامعه زینب فعلی تشکیل دادیم. هماهنگ کننده آن جلسه آقای سهلانی بودند و قرار شد آقای بادامچیان هم بیایند و ما (یعنی من و آقای سهلانی و آقای مرادیان) بنشینیم و ببینیم که چه باید کرد. در آن جلسه دو تا سؤال اصلی از آقای بادامچیان پرسیدیم. یکی اینکه ما معتقد بوده و هستیم که در یک مظام ولایی حرکتی اگر می‌خواهد آغاز شود ولو آنکه تصریح هم نشود باید اجمالاً بدانیم که رهبری با آن مخالفتی ندارند. و این یک سؤال ما بود که چگونه مطمئن بشویم که آقا مخالفتی ندارند.

آقای بادامچیان می‌گفتند که پس از تعطیلی حزب از همان زمان امام (ره) هم این بحث مطرح بود که نیروهای حزب متفرق نشوند و اینکه تحت عنوان جوامع اسلامی فعالیت شاخه‌های مختلف حزب ادامه یابد مطرح شده بود هم با خود حضرت امام (ره) و هم با مقام معظم رهبری و می‌گفتند که تأیید کلیت

قضیه را گرفته‌اند. و البته ما بعد از طریق خود «آقا» نیز در دیدار آقای درخشان با ایشان این تأیید تقویت شد.

سؤال دوم ما از آقای بادامچیان این بود که خوب شما در این تشکیلات چکاره‌اید؟ یعنی چه نقشی برای خودتان قائل هستید؟ که ایشان آنجا صراحتاً گفتند که نه ما برای خودمان جایگاه خاصی قائل نیستیم و می‌خواهیم کار را بدهیم که شما انجام بدهید. ما البته می‌دانستیم که ایشان در راه‌اندازی جوامع اسلامی نقش مهمی داشتند و نفوذ داشتند لذا می‌خواستیم مطمئن شویم که آیا جوامع اسلامی دانشجویان را هم همانطور می‌خواهند اداره کنند یا اینکه نه کار را به خود ما دانشجویان بسپارند. نهایتاً از این دو مورد که مطمئن شدیم، احساس کردیم که می‌توان این کار را انجام داد. علاوه بر آنکه فکر می‌کردیم که این کار می‌تواند در انسجام بخشیدن به نیروهایی که بیرون دانشگاه بطور پراکنده فعالیت می‌کردند هم کمک کند.

بدین ترتیب هستند اولیه جامعه اسلامی دانشجویان با ترکیب جدید تشکیل شد و آقای درخشان را آقای سهلانی معرفی کردند و آقای نصر را هم آقای مرادیان اصرار داشتند که در جمع حضور داشته باشند. از مهمترین بحثهای طولانی اولیه این بود که اول کار تشکیلاتی کنیم یا اینکه اول حضور پیدا کنیم در دانشگاه بطور علنی و عملی. که بحثها خیلی مفصل و طولانی شد و در نهایت هر دو کار را با هم آغاز



کردیم. با حضور ما در دانشگاه در آن مقطع که دوره سیاسی خاصی بود، همزمان با انتخابات میان دوره‌ای مجلس سوم و اهمیت تشکیل یک گروه دانشجویی جدید خیلی زیاد بود آن زمان، مجموعه اینها را بحث شد که عملاً خیلی از وقت اعضا صرف برنامه‌های عملی و حضور در دانشگاه گردید لذا خیلی کار تشکیلاتی انجام نگرفت.

اولین جلسه ما در دانشگاه سخنرانی چهار تن از کاندیداهای جامعه روحانیت در انتخابات بود که قرار بود در دو جلسه انجام شود و جلسه اول آن که با استقبال زیاد هم روبرو شده بود، به درگیری و خشونت شدید نیروهای انجمن دانشکده پزشکی انجامید و به شدت متشنج شد برای جلسه دوم با آیت‌ا... محفوظی و آقای امرالهی نماینده ایشان هماهنگ کردیم و خود آقای امرالهی در جلسه ما حضور یافتند و نوشته مکتوب از آقای محفوظی راجع به رسمیت این جلسه گرفتیم لذا جلسه دوم به نسبت با آرامش بیشتری برگزار شد. در جلسه اول خانم بهروزی و آقای نبوی بودند، که ناتمام ماند. در جلسه دوم آقای عسگراولادی و آقای موحدی کرمانی صحبت کردند و این اولین جلسه فعالیت جامعه بود که بطور رسمی و بدون التهاب در محیط دانشگاه برگزار شد و بعد از آن فعالیتها هم به تدریج ادامه یافت.

؟ لطفاً راجع به گسترش فعالیتهای جامعه خصوصاً فعالیتهایی که در زمان دبیری شما انجام گرفت و روند گسترش شاخه‌های جامعه در شهرستانها توضیح بفرمایید.

✓ ما آن زمان دو تا کار را سعی می‌کردیم جدی‌تر دنبال کنیم: یکی واحدهای مربوط به خود شورای مرکزی را سعی کنیم فعالتر کنیم. مثل واحد تشکیلات و شهرستانها و واحد عقیدتی - سیاسی و ... ما در دفتر سیاسی سعی داشتیم که به موقع تحلیل و موضع داشته باشیم و حضور فعالی در عرصه سیاست. کار دوم ارتباط یافتن با شخصیتها و مسئولینی بود که فکر می‌کردیم ارتباط با آنها هم از جهت مطرح شدن نام جامعه و هم از جهت تصحیح نگاه آنها به «جامعه» اهمیت داشت. البته آن زمان بحث رابطین شهرستانها هم مطرح بود و جلساتی با حضور آنها هم تشکیل می‌شد لیکن خیلی موفقیت نداشت. هم بدلیل بعد مسافت و ناهماهنگی در رفت و آمدها و همچنین دیر به دیر تشکیل شدن جلسه و از دست دادن فرصتها و ... عملاً کار موفقیتی نداشت. صرف نظر از شکل ظاهری جلسه و اینکه مثلاً از شهرستانها هم مشارکت بکنند و ... امروز هم من معتقد نیستم که حضور افرادی از شهرستانها در شورای مرکزی چندان طرح مطلوبی است



چون این افراد نه حضور چندانی در مرکزیت دارند که بخواهند نظارت کنند و یا در مسائل خاص پیش آمده تصمیم گیری کنند و لذا عملاً تصمیم گیری و کار بر عهدهٔ اعضاء حاضر در مرکزیت می شود. به هر حال من یادم نمی آید ما آن زمان سرمایه گذاری خاصی بر روی گسترش شاخه ها در شهرستانها کرده باشیم و بیشتر روی همان دو محوری که عرض شد کارها متمرکز بود.

? یک پرسش مطرح در مورد نگاه شما بعنوان یکی از اعضاء هیئت مؤسس به مسئله «استقلال عمل» جامعه و شکل کار و راهکردهایی که از همان ابتدا مد نظر شما بود تا جامعه اسلامی دانشجویان ضمن حفظ ارتباط خودش با برخی شخصیتها و جناحها و گروهها، استقلال عمل و تصمیم گیری خودش را حفظ کند حالا چه در نسبت با مثلاً جامعه روحانیت مبارز آن زمان و چه در سایر تشکلهای با اصطلاح همسو؟

✓ ما در بحث اساسنامه، در قدیم یک بندی بود که مثلاً یک نماینده از طرف رهبری بر کار جامعه نظارت کنند. لیکن در هیئت مؤسس جدید ما این بند را حذف کردیم به چند دلیل:

اولاً از نظر تجربه، حضور نمایندگان ولی فقیه در تشکلهای سیاسی تجربه چندان موفقی نبود و برخی اختلافات پدید آمده بین آن فرد نماینده بعضاً مشکل آفرین می شد و منجر به کدورت هایی می شد بین آن

تشکیلات و اصل رهبری. ثانیاً ما خودمان هم معتقد بودیم که در این تشکیلات نباید از رهبری خرج بشود. و ثالثاً اصلاً این کار عملی نمی‌دانستیم. لذا آن بند را حذف کردیم.

لیکن بحث سلامت تشکله‌ها و حفظ آن مسیر کلی صحیح یکی از دغدغه‌هایی بوده که همواره نزد افرادی که تقید به این مسائل داشته‌اند مطرح بوده است. این دغدغه از ابتدا در جامعه اسلامی دانشجویان هم مطرح بود. لیکن در اوایل ما چندان مسئله و اختلافی نداشتیم. حتی در آن زمان جلساتی در جامعه روحانیت بود و ما جزء جوامع فعالی و پر مشارکت در آن جلسات بودیم. لیکن از همان ابتدا ما هیچکدام و من خودم شخصاً هم هیچ وقت اعتقاد نداشتم که ما وابسته به این جناح باید باشیم. و این حتی در جلسات تصریح می‌شد که ما در دانشگاه نباید بگونه‌ای عمل کنیم که منتسب به این جناح بشویم.

این البته در نظر بود. در عمل ما متأسفانه دقیقاً همان رفتارهایی را کردیم که باعث می‌شد ما را متهم به وابستگی به جناح بکنند و حق هم داشتند. البته ما در بسیاری از جلسات با بسیاری از تصمیمات و نظرات آقایان و گروه‌ها مخالف بودیم و نظرات دیگری داشتیم ولی در کل اعتقادمان هم این نبود که رفتارمان را طوری طراحی کنیم که بصورت «مخالفت» قلمداد بشود. شاید یکی از مهمترین مواردی که استقلال جامعه اسلامی دانشجویان ظهور و بروز یافت در انتخابات مجلس چهارم بود که ما با دو نفر از لیست جامعه



روحانیت مخالف بودیم و معتقد بودیم که دلیلی برای دفاع از آن افراد نداریم. این موارد اولین مسئله‌ای بود که در سطح جامعه و مجموعه تشکل‌های همسو اتفاق افتاد و بعضاً هم در داخل جامعه و هم در سایر تشکلهای تعبیه‌هایی داشتند که جامعه اسلامی دانشجویان منحرف شده‌اند و از راه به در شده‌اند و ... این در حالی بود که ما از قبل با آقایان از جمله آقای ناطق نوری هماهنگ کرده بودیم و در جریان بودند و پذیرفته بودند. نکته مهمی که باید اینجا گفته شود همین است که آیا اصلاً خود روحانیت انتظار از ما داشتند که ما «تابع‌الفاعل بالفعل» هر چه که می‌خواهند ما عمل بکنیم؟ ما حقیقتاً چنین احساسی نکردیم که جامعه روحانیت مبارز تهران از ما چنین انتظاری داشته باشند. ممکن بود خوشحال باشند از اینکه ما هم همراهی می‌کنیم با آنها. ولی ما ندیدیم که آنها چیزی را به ما تحمیل کنند و یا ما را در منگنه قرار دهند. کارها براساس تصمیماتی بود که ما خودمان می‌گرفتیم، لیکن این مواضع و تصمیمات ما غالباً همخوانی داشت با نظرات جامعه روحانیت. هر چند طبیعتاً جامعه روحانیت یک مصالح و اقتضائاتی دارد که این مصالح الزاماً مصالح سایر تشکلهای و افراد نیست. ما ملزم نیستیم که آن اقتضائات را برای خودمان داشته باشیم. البته اصول کلی و جهت‌گیری کلی درست است لیکن در مصادیق ممکن است بحث متفاوت باشد.

ممکن است افرادی را به مصالحی جامعه روحانیت لازم بداند مثلاً در لیست خود بگنجانند. حالا درست یا غلط کار نداریم. اما بقیه که لازم نبود دقیقاً طبق آن مصالح عمل کنند. در آن زمان هم برخی بودند که می گفتند هر کسی که جامعه روحانیت گفت ما باید عمل کنیم ولو آنکه صد درصد بدانیم که اشتباه بوده است. آن زمان ما مخالف این حرف بودیم و می گفتیم اصلاً این حرف غیر منطقی است و خلاف تکلیف است. اگر ما حجت نداشته باشیم برای کارمان که نمی توانیم عمل کنیم. خلاصه این قدر اختلافات شدید شد که قرار شد از خود آقای مهدوی کنی سؤال کنیم. از ایشان سؤال کردیم و فرمودند که بله ما یک سری تکالیفی و مصلحت‌هایی و اقتضائات خاص خودمان را داریم که شما اصلاً ملزم نیستید که آنها را رعایت بکنید و چه بسا تکلیف شما چیز دیگری باشد. ولی بعضی علی‌رغم این صحبت‌های آقای مهدوی باز هم می گفتند نه و نمی پذیرفتند و می گفتند ایشان مثلاً بزرگواری کرده‌اند!!

خلاصه این ذهنیت از همان زمان هم بود و من شخصاً از همان زمان هم حالت ولایتی برای جامعه روحانیت اعتقاد نداشتم. و آنها چنین چیزی را برای خودشان قائل بودند. البته یک نکته مهم دیگر که نگرانی‌های اخیر هم از این جهت است این است که ما یک وقتی می‌گوییم که ما با جامعه روحانیت و مجموعه‌های دیگر که حالا بعنوان افراد خوش سابقه و دارای سلامت که می‌شناسیم می‌نشینیم حداقل



حرفهای آنها را می‌شنویم و عمل کردن و نکردن آن بعد بر می‌گردد به تصمیم خودمان، اما یک وقتی است که اساساً اینها را به کلی می‌گذاریم کنار و می‌گوییم ما هیچ کاری با اینها نداریم، خودمان می‌خواهیم بنشینیم و هر کاری خواستیم بکنیم. به نظر من معنای استقلال اگر این دومی باشد، این زمینه خطا و انحراف را افزایش می‌دهد. نمی‌گوییم که الزاماً این خودش انحراف است ولی می‌تواند زمینه‌هایی را فراهم کند برای اینکه آدم به خطا برود. ما می‌توانیم ارتباط خیلی صمیمانه و دوستانه هم داشته باشیم با خیلی از مجموعه‌ها ولی نهایتاً خودمان تصمیم بگیریم. لیکن با بصیرت بیشتر. با شنیدن حرفهای دیگران و اگر می‌خواهیم کاری در مخالفت بکنیم واقعاً یک دلیل خیلی محکم داشته باشیم که جهت را بر ما تمام بکند و ما به تکلیف خود عمل کنیم. اینگونه اگر به تکلیف عمل کردیم حتی اگر اشتباه هم کرده باشیم به نظر من ارزشمندتر از آن است که حالا یا کورکورانه تبعیت کنیم و یا آنکه دنبال تکلیف نباشیم و یک کاری را سرخود خودمان انجام بدهیم ولو آنکه احیاناً نتیجه مثبت هم داشته باشد.

به نظر من وظیفه ما همان است که در رفتار اسلامی هم توصیه شده که اقوال مختلف را بشنویم و از احسن آن تبعیت کنیم. این خیلی فرق می‌کند با آنکه ما بگوییم ما خودمان می‌نشینیم فکر می‌کنیم و به هر نتیجه‌ای رسیدیم، عمل می‌کنیم. این معنای استقلال فکر می‌کنم معنای درستی نیست.

؟ در بحث استقلال، یک بخش هم مربوط به مسائل اقتصادی و مالی تشکلهای است و این نقش مهمی در استقلال یا وابستگی یک تشکل می‌توان ایفا کند. آیا به نظر شما فعالیت اقتصادی در راه نیل به خودکفایی مالی برای یک تشکل به صلاح هست یا نه و اگر نیست چگونه باید برای تبعات توقعات و انتظاراتی که در مقابل کمکها به جامعه بوجود می‌آید راه حلی اندیشید؟

✓ این بحث یک بحث بسیار جدی در همه تشکلهای سیاسی بوده و هست و بسیاری اعتقادشان این است که یک تشکیلات سیاسی بدون یک پشتوانه مالی نمی‌تواند کارهای خودش را به خوبی انجام دهد. طبیعی هم هست که بطور کلی آن کسانی که کمکهای مالی می‌کنند، یک انتظاراتی داشته باشند. ولی از سوی دیگر معمولاً تشکلهایی که سعی کرده‌اند تقید خود را حفظ کنند چون معمولاً فعالیتهای اقتصادی که کنار فعالیت سیاسی هست، از یک ابزارهای غیر سالم استفاده می‌کند، آنهم یک آفتی است که عارض می‌شود، یا آنکه وقتی که در یک تشکیلاتی پول احیاناً زیاد شد این هم می‌تواند یک سری تبعات منفی داشته باشد. به نظر من بایستی که کار اقتصادی در کنار فعالیت سیاسی باشد. لیکن شرط آن سلامت انجام شدن آن کار و یک نظارت بسیار دقیق بر اینکه در آمدها چگونه و از کجا بدست می‌آید و چگونه هزینه می‌شود. که البته تأکید



می‌کنم که این قسمت چون خیلی کار سختی است معمولاً کل کار را زیر سؤال می‌برد. ولی من در خود جامعه تا آن زمان که خودم حضور داشتم، یاد نمی‌آید که ما از جاهایی که کمک‌های مالی گرفتیم از ما توقع خاصی را داشته باشند. یعنی مثلاً مشروط به ما پول داده باشند که فلان کار را در انتخابات برایشان انجام دهیم یا فلان موضع‌گیری را انجام بدهیم. هیچ موردی را من یاد نمی‌آید که آقایان از ما توقع خاصی یا انتظار خاصی داشته باشند. علتش هم این بود که آنها سمت و سوی کلی جامعه را معتقد بودند که سمت و سوی صحیحی است.

البته برخی آقایان محبت می‌کردند کمک می‌کردند و می‌گفتند ما به شرطی کمک می‌کنیم که شما (هیئت مؤسس) نظارت کنید روی رفتار جامعه. به فرض به ما و یا بعضی از ماها این را تکلیف می‌کردند که شما نظارت داشته باشید روی فعالیتهای کلی جامعه، ولی اینکه بخواهند بگویند مثلاً شما اینجا آن نوع موضع بگیرید، اینجا فلان کار را نکنید، من هیچ موردی را سراغ ندارم و اتفاقاً من اخیراً هم شنیدم که خدمت «آقا» هم این قضیه مطرح شده که بعضی از آقایان کمک مالی کردند و توقع داشتند برای خود من خیلی سؤال بود که مثلاً چه موردی اتفاق افتاد؟ آیا واقعاً توقعی بوده است حالا باید در یک فرصتی ا دوستان بپرسیم ببینیم چه بوده است.

؟ بعنوان آخرین بحث اگر توصیه و یا توضیح دیگری دارید که برای اعضا مفید می‌دانید، بفرمایید.

✓ توصیه که ... حالا خدمت اعضاء می‌رسیم ... قرار نیست که ما حرفه‌ایمان را بصورت مکتوب منتقل کنیم به اعضاء ...

؟ اعضاء صد سال آینده را عرض کردم!

✓ ... خدمتتان عرض کنم که این حرکتی که شروع شد با توجه به مقطعی که شروع شد و شرایطی که آن زمان داشت. خیلی سخت گذشت. هیچ یک از دوستان که الان آمده‌اند در جامعه و یا در آینده می‌پیوندند حقیقتاً نمی‌توانند آن شرایط را درک کنند که با چه خون دلهایی و با چه مشقتهایی این حرکت شکل گرفت و به اینجا رسید که الان ما در اکثریت دانشگاهها جامعه داریم، آیین نامه‌ای وضع شد، اسم جامعه در آیین نامه شورای انقلاب فرهنگی آمد، اینکه خدمت رهبر انقلاب، رئیس جمهور وقت و ... رسیدیم. به هر حال همیشه دوستان باید متوجه آن زحماتی که کشیده شده باشند و امروز آنها ادامه دهندگان آن حرکت باشند. کتک‌هایی که خورده شد، دندانهایی که شکسته و انواع هزینه‌های مادی و معنوی که انجام شد را نباید فراموش کرد. مسئله دوم انگیزه‌ها و آرمانها و اهدافی است که از ابتدا در این حرکت وجود داشت و به نظر



من آن اهداف هنوز هم بسیار مقدس و قابل دفاع هستند. دوستان امروز به جهت رعایت امانت هم که هست چیزی که امروز به دست آنها سپرده می شود باید دقت کنند که از مسیر آن اهداف و انگیزه های اولیه خارج نشود، که در غیر این صورت این خیانت در امانتی است که به آنها سپرده شده است. هیچ انگیزه قدرت طلبی و سکوی پرتاب و ... در این حرکت وجود نداشت، چون آن زمان که این حرکت آغاز شد در حقیقت اصلاً حضور در جامعه یک امر منفی محسوب می شد. مثل همین امروز که دوباره شرایط تغییر کرده است. شاید در یک مقطعی می شد از جامعه بعنوان سکوی پرتاب استفاده کرد اما نه در شرایط قل چنین مواردی به ذهن خطور می کرد و نه امروز چنان شرایطی فراهم است. این خودش شاید عامل این باشد که کسی با اهداف مادی نباید در جامعه ولی بالاخره باید مواظب بود.

نکته دیگر که فکر می کنم «آقا» هم اشاره کرده اند ما به خاطر رشد کمیّت، کیفیت را از دست ندهیم. مثلاً افتخار نکنیم حالا نمی دانم پنجاه تا شاخه داریم، نمی دانم چند هزار تا عضو داریم. اگر بخواهد به اینها بسنده بشود تشکیلات آسیب پذیر می شود. اگر کادرهای سالم و با محتوا ولو اندک ساخته بشوند، این خیلی ارزش بیشتری دارد از یک سیاهی لشکری که قابل دفاع نباشد. این نکته مهمی است که ما هم خود را بگذاریم بر افزایش سلامت و کیفیت جامعه نه بگذاریم روی کمیّت و افتخار بکنیم. البته اگر این دو تا با

هم باشد که خیلی باید خدا را شاکر باشیم. اما معمولاً اگر ذهنها معطوف به افزایش کمیت باشد از کیفیت کاسته می‌شود، باید بیشتر دنبال کیفیت بود.

نکته آخر اینکه یک تشکیلات اولاً باید یک مجموعه ضوابط و قوانین صحیح را باید سعی کند برای خود تدوین کند و ثانیاً همه افراد یک بخش از تمرین برای در چهارچوب قانون عمل کردن و مهار خودشان و پرهیز از آن روحیات غریزی که انسان نمی‌خواهد محدود به قوانین شود، را در تشکیلات انجام بدهند و عملاً خود مقید باشند به آن ضوابط تشکیلاتی تا انشاء... آماده بشوند برای کارها و برنامه‌های آینده.



مصاحبه با برادر سهلانی عضو هیئت مؤسس جامعه اسلامی دانشجویان

؟ از جناب آقای سهلانی می‌خواهیم که راجع به فعالیتهای دانشجویی خودشان قبل از تشکیل جامعه اسلامی دانشجویان توضیحاتی فرمایند و روندی که نهایتاً منجر به حضور ایشان در جمع هیئت مؤسس جامعه اسلامی دانشجویان و آغاز یک فعالیت جدید گردید را تشریح بفرمایند.

✓ بسم‌الله الرحمن الرحیم. من از سال ۶۳ وارد دانشگاه شدم در رشته مدیریت اداری. تا سال ۶۴ عملاً فعالیت در دانشگاه نداشتیم و با توجه به اینکه قبلاً ما در حزب جمهوری اسلامی فعالیتهایی داشته بودیم و در آن سالها بحث تعطیل شدن حزب هم مطرح بود و عملاً پس از این واقعه ارتباطات تشکیلاتی ما، رها شده بود. با توجه به جو حاکمی که در آن زمان در دانشگاهها در اختیار تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی بود با آن تفکراتی که مطلوب ما نبود ما دنبال یک محملی بودیم که بتوانیم یک فعالیت دیگری را در قالب دانشجویی پی‌ریزی کنیم.

من هم پس از مدتی توسط یکی از دوستان دعوت شدم به جلسات همان گروه آقای طبرزدی و دوستانشان که ابتدا اسم خاصی هم نداشت. اما جلساتی بود و رفته رفته ما در هسته مرکزی آن جمع حضور یافتیم که آقای طبرزدی و علی احمدی، آقای صفری و تعدادی دیگر نیز جزء مرکزیت آن جمع بودند. آن زمان اینها با دفتر ریاست جمهوری وقت ارتباطات نزدیکی داشتند و از طریق آقای میرمحمدی مورد حمایت واقع می شدند. به هر حال تصمیم گرفتیم که این جریان دانشجویی را تقویت کنیم و تشکیلات آنرا منظم تر کنیم که نهایتاً نام «کانون شهدای ۷۲ تن» برای آن گروه برگزیده شد.

پس از این اردوهای را از مجموعه همین نیروها با گرایشهای فکری نزدیک برگزار می کردیم و یک سلسله جلساتی را هم با صبغه فرهنگی برگزار می کردیم. خب معمولاً آنهايي که بصورت رسمی نمی توانند وارد فعالیت سیاسی بشوند سعی می کنند از راه فرهنگی ابتدا وارد بشوند یواش یواش جای پا باز کنند و زیاد حمله به آنها نشود و انگ خطی نخورند!

خلاصه ما هم به همین ترتیب کار را در آن جمع ادامه دادیم. البته یک مسئله دیگر هم این بود که در زمان ریاست جمهوری «آقا» هم که این گروهها با ایشان ارتباط داشتند در دیدارهایی که با ایشان صورت می گرفت «آقا» نظرشان این بود که انجمنهای اسلامی باید حفظ شوند و تضعیف نشوند و چنین موضعی



که بدین مفهوم بود که حرکت‌های دانشجویی هم در یک قالب باشد و متفرق نشود. به همین دلیل هم بود که مثلاً گروه آقای طبرزدی و اینها ابتدا فقط کارهای فرهنگی - اعتقادی می‌کردند و از چهره‌های سیاسی استفاده نمی‌کردند.

فعالیت ما در این جمع ادامه داشت تا مسئله تشکیل جوامع اسلامی پس از تعطیل حزب مطرح شد. یک تعداد از بچه‌های شاخه دانش‌آموزی حزب که بعضی دانشجو و برخی طلبه بودند تحت عنوان «جامعه اسلامی دانشجویان» فعالیت را آغاز کردند. مؤسسين اولیه آن آقایان مشکینی، علی‌زاده، ملکوتی، رحیمی یگانه و ... بودند که در انتخابات مجلس سوم صرفاً با اطلاعیه‌ای اعلام حضور کردند و از لیست جامعه روحانیت دفاع کردند.

بدلیل آنکه حضور چندانی در محیط دانشگاه نداشتند صرفاً به کارهای اولیه مثل تنظیم یک اساسنامه نیم‌بندی و یک مهر و ... پرداخته بودند ما آن زمان در کانون شهدای ۷۲ تن بودیم به ما پیشنهاد کردند که بیایید ما با هم همکاری کنیم. این پیشنهاد را ابتدا من و سپس آقای مرادیان با آقای طبرزدی مطرح کردیم و در جلساتی بحث کردیم با آقایان. لیکن در آن زمان این گروه دیگر رفته‌رفته در فعالیت‌های سیاسی وارد شده بود و می‌خواستند در محیط دانشگاه حضور داشته باشند و دنبال اسمی مشابه اسم انجمن‌های اسلامی هم

بودند تا بتوانند راحت تر در محیط دانشگاه نفوذ کنند. البته ما با همین انتخاب اسم مشابه هم مخالف بودیم. اما آقایان آن زمان خیلی امر بر ایشان مشتبه شده بود و خودشان را یک گروه قوی که توان ایستادن مقابل دفتر تحکیم دارند، می دانستند و من از همان زمان احساس کردم اینها رگه های نفسانیت در ایشان تشدید شده است.

ما در جلسه آخری که بحث همکاری با جامعه اسلامی دانشجویان مطرح بود و ما پیشنهاد کردیم که آقای مشکینی و ... هم در شورای مرکزی این جمع حضور یابند که آنها شدیداً مخالفت کردند دیگر پس از آن جلسه بیرون آمدیم طی صحبت با آقای مرادیان تصمیم گرفتیم که برویم جامعه اسلامی دانشجویان را راه بیاندازیم و به آنها نشان بدهیم می شود در یک قالبی که آن موقع وجود داشت و زمینه مناسبی بود کار دانشجویی انجام داد.

من از طریق آقای رحیمی یگانه، یک دو جلسه با دوستان قبل صحبت داشتم و بیشتر آقای رحیمی یگانه دنبال بودند. خب آن ترکیب قبلی خودشان گفته بودند که به دلایلی نمی توانند فعالیت جامعه اسلامی دانشجویان را ادامه بدهند و از طریق آقای بادامچیان هم دنبال نیروهای فعالی دیگری بودند که کار را به



آنها بسیارند. اولین صحبتها را من با آقای بادامچیان هم دنبال نیروهای فعالی دیگری بودند که کار را به آنها بسپارند.

اولین صحبتها را من با آقای رحیمی یگانه داشتم. بعد با آقای مرادیان صحبت کردیم. سپس به تدریج دوستان دیگر هم دعوت شدند ابتدا آقای فضائی و سپس هم آقای درخشان و آقای نصر. کار اول ما، بیشتر روس اساسنامه قبلی بود و اینکه چگونه فعالیت را آغاز کنیم که در ابتدا بحثهای فراوانی مطرح بود که مهمترین آنها این بود که آیا ما باید اول به تقویت تشکیلاتی خود بپردازیم سپس وارد محیط دانشگاهها بشویم یا بالعکس ... دوستان متفکرتتر ما مثل آقای فضایی و آقای نصر، بیشتر معتقد بودند که اول پی‌ریزی‌های تشکیلاتی و جذب نیرو و ... صورت گیرد.

ماها که بیشتر شور و شتاب داشتیم می‌خواستیم یک حرکتی را شروع کنیم و می‌گفتیم باید برویم کار را در محیط دانشگاه شروع کنیم. خلاصه نهایتاً تصمیم گرفتیم که هر دو کار را با هم پیش ببریم. آن زمان تقریباً دیگر مصادف بود با فارغ‌التحصیلی ما و عملاً با توجه به علاقمندی و حضور بیشتر در محیط دانشگاه آقای مرادیان محور بودند در کارها و حرکت جامعه اسلامی دانشجویان اولین حرکتی دانشجویی بود که با

اسم و رسم در خود محیط دانشگاه به فعالیت عملی و علنی بصورت مستقل و جدا از دفتر تحکیم اقدام نمود.

؟ لطفاً راجع به چگونگی گسترش فعالیت جامعه و ارتباط با دانشجویان دانشگاههای دیگر و تشکیل جامعه در شهرستانها نیز توضیحاتی بفرمایید. گو اینکه شما اولین مسئول تشکیلات و امور شهرستانهای جامعه اسلامی دانشجویان هم بوده‌اید؟

✓ وقتی که اسم جامعه و مواضع جامعه آشکار شد خصوصاً پس از دو جلسه اولی که دانشگاه تهران برگزار شد و اعضای انجمن با خشونت و درگیری در آن اختلال کردند و به ضرب و شتم و قطع برق و ... پرداختند، نام جامعه در مطبوعات و در سطح کشور مطرح شد. خود برخوردهای خشونت بار انجمن اسلامی با ما باعث شد ما بیشتر مطرح شویم و شناخته شویم و طبیعتاً آن افرادی که قبلاً چه از طریق حزب جمهوری و چه بعد در ارتباط با جامعه روحانیت بودند و جلسات هماهنگی داشتند و دانشجو بودند، خودشان علاقمند بودند و تماس گرفتند با ما و به تدریج در شهرستانها عمده مثل اصفهان و شیراز و مشهد و کرمان و ... دانشجویانی که از نظر تفکر با ما قرابت داشتند.



با مراجعه به ما یا مراجعه به شخصیت‌های سیاسی که همسویی فکری داشتیم، ارتباط برقرار می‌کردند و ما یک ارزیابی می‌کردیم و به تدریج فعالیت آنها شکل می‌گرفت.

ترکیب شورای مرکزی جامعه چه تغییراتی کرد؟

✓ تا مدت‌ها همان پنج نفر در مرکزیت جامعه بودند. پس از مدتی آقای رضا رفیقدوست نیز به این جمع افزوده شد و بعدها هم آقای دهقان. البته گردانندگی کارها بیشتر بر دوش همان پنج نفر بود. آقای نصر هم عملاً تا زمانی که پس از آقای مرادیان و پس از دوره کوتاهی که آقای فضائلی دبیر بودند، دبیری جامعه را برعهده گرفتند فعالیت چندانی در جمع ما نداشتند و بیشتر در حد مغز متفکر(!) بودند و زیاد حضور پیدا نمی‌کردند.

پس از دوران دبیری ایشان حضور بیشتری یافتند. در دوران دبیری ایشان بود، که کار بسط و توسعه یافت و اولین طرح ایشان این بود که شورای مرکزی انتخاب کنیم با حضور دبیران جامعه در شهرستانها و آنها هم در تصمیم‌گیری در چنین جمع پر تعدادی. خلاصه پس از مدتی این طرح منتفی شد و دیگر کار بیشتر بر دوش خود آقای نصر بود تا زمان تشکیل کنگره و انتخاب شورای مرکزی با ترکیب جدید.

؟ راجع به زمینه‌های گسترش نفوذ و فعالیت جامعه اسلامی دانشجویان در محیط دانشگاهها اگر توضیحی دارید بفرمایید.

✓ حرکت‌های مخالف انحصار و تمامیت خواهی دفتر تحکیم در دانشگاهها از قبل بود، لیکن پراکنده و انسجام نیافته و عملاً با توسل به سیطره انجمن‌ها این حرکت‌های مخالف جزئی هیچگاه به ثمر نمی‌سید. اما با حضور افراد با انگیزه و فعال در یک جمع متشکل این سد تا حدودی شکسته شد. از طرفی با رحلت حضرت امام (ره) و رهبری حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای وضعیت سیاسی کشور هم تغییر کرد. چون مجموعه طیف دفتر تحکیم در زمان حضرت امام (ره) هم از سوی برخی افراد بیت حضرت امام (ره) مورد حمایت بودند، هم از طرف دولت حمایت می‌شدند، بعد از تغییر رهبری و تغییر دولت عملاً نفوذ دفتر تحکیم وحدت هم به تبع سایر تشکلهای وابسته آن جناح و تفکر تا حدودی کمتر شد و این خود زمینه‌ای بود که تشکلهای دیگر بتوانند فعالیت کنند.

حالا البته ماها داعیه‌های «ولایت پذیری» و حمایت هم داشتیم. زیرا تا زمانی که حضرت امام (ره) بودند آیت‌ا... خامنه‌ای، خودشان قطبی بودند در جریانات سیاسی کشور و جریانی بودند در مقابل جریانی



که عمدتاً حاکمیت داشت آن زمان. خب آن جریانی که تا دیروز حاکمیت داشت و با ایشان برخورد هم می‌کردند، موضع هم می‌گرفتند بعید بود که در شرایط جدید رهبری ایشان همه چیز را به سرعت فراموش کنند و خودشان را تطبیق بدهند و لذا بحثهای داعیه ولایت داشتن و حمایت از ولایت و ... از سوی نیروهای این جناح در زمان امام (ره) حاکمیت داشت عمدتاً خود را سینه چاک ولایت می‌کردند و در عوض جناح دیگر به تأویل تفسیر و ارشادی مولوی قلمداد کردن نظرات حضرت امام (ره) و ... می‌پرداختند! در حالیکه کمتر می‌شود که بعد از رهبری مقام معظم رهبری چنان برخوردهایی را ما در جامعه داشته باشیم و سعی می‌کنند همه (جناحهای مختلف) بیایند در همان جهت و ندایی که رهبری می‌دهند.

اما در گذشته برخی از آقایان منتسب به جناح راست حتی روی نظرات حکومتی حضرت امام (ره) حرف داشتند و برداشت آنها فرق می‌کرد. بعد از رهبری مقام معظم رهبری کمتر این مباحث مطرح می‌شد. اما خب یک عده‌ای که احساس می‌کردند با رهبری ایشان قدرت بیشتری در جامعه می‌توانند تحکیم کنند و یا دعوای قدیم را در قالبهای جدید مطرح کنند خیلی سعی کردند تشدید کنند بحثهای ولایت و ولایت فقیه و «اسلام در خطر است»! و از اینگونه مباحث را دامن می‌زدند.

؟ بحث استقلال عمل جامعه اسلامی دانشجویان از ابتدا چه اندازه برای هیئت مؤسس مطرح بود و اهمیت داشت؟ مثلاً در مورد شکل ارتباط با جامعه روحانیت و یا سایر تشکلهای و شخصیت‌های این جناح و اینکه چگونه استقلال عمل «جامعه» در ارتباط با این نهادها و افراد حفظ شود، آیا مطرح بود برای شما و چگونه با این مسائل برخورد می‌کردید؟

✓ آن موقع هم این بحثها مطرح بود. مثلاً بحث این بود که مشروعیت «جامعه» باید از طریق رهبری گرفته شود. حتی در اساسنامه بحث مشروعیت «جامعه» و نظارت روحانیت بر «جامعه» مطرح بود، که در اساسنامه جدید ما دیگر این مبحث را نگنجانیدیم.

البته آنجا هم روحانیت صرفاً به معنای «روحانیت مبارز» نبود. هر چند آن زمان روحانیت مبارز اصلاً شاخص روحانیت بود و هنوز مجمع روحانیون چندان طرح نشده بود. به علاوه آن زمان ترکیب جامعه روحانیت بسیار متفاوت بود. آن ادراک سیاسی و آن شهادتی که ترکیب شورای مرکزی جامعه روحانیت آن زمان داشت را ما دیگر امروز - با وجود اعضاء خیلی خوب و محترمی که در این شورا هستند - نمی‌یابیم.



شما مثل آیت ... خامنه‌ای، آیت ... مهدوی‌کنی و آقای هاشمی رفسنجانی دیگر در جامعه روحانیت پیدا نمی‌کنید.

با این وجود حتی همان موقع هم من خودم قائل به این نبودم که حالا حتماً یک تشکل دانشجویی باید برود مثلاً از رهبری اجازه بگیرد. یک تشکل صنفی که چهار پنج نفر دانشجو که هیچ کس آنها را نمی‌شناسد راه انداختند حالا رهبری بیاید به اینها اجازه بدهد که شما بروید فعالیت کنید. این به نظر من معنا ندارد، که ما بخواهیم در این کارها خودمان را منتسب به ایشان کنیم و بخواهیم از ایشان خرج کنیم. البته خوب برخی دوستان ما اعتقاد به این کار داشتند و رفتند بالاخره هر طوری بود تأیید گرفتند و گفتند ما تأیید شدیم. اما من شخصاً معتقدم که حرکتهای سیاسی باید مستقل و خودجوش باشند.

البته باید همه در راستای آهنگ رهبری باشند. اما اینکه بخواهند از ایشان خرج بکنند و بخواهند همه چیز تشکیلاتشان را منتسب به ولایت فقیه بدانند و ... اینها به نظرم حرفهایی است که بیشتر جنبه‌های سیاسی دارد و تحت تأثیر جوّ خاصی صورت می‌گیرد. شاید اقتضائات جامعه آن روز چنان بود. حتی ما آن موقع راجع به فعالیت اقتصادی «جامعه» برای کسب استقلال مالی هم نظر داشتیم اما برخی آقایان شدید مخالفت می‌کردند و می‌گفتند اصلاً حرفش را هم نزنید! شخصاً معتقدیم که یک تشکل سیاسی با این چیزها

اداره نمی‌شود که حالا برود نزد این و آن دست‌گذاری دراز کند. وقتی دخل و خرج یک تشکل سامان و ترتیبی نداشته باشد چگونه می‌شود برنامه‌ریزی کرد و فعالیت انجام‌الان همه تشکلهای موجود سیاسی به نحوی دولتی هستند.

یک عده بطور غیر مستقیم از رانت‌های اقتصادی دولتی استفاده می‌کنند بخاطر ارتباطاتی که دارند، یک عده مستقیماً از بودجه‌های عمومی استفاده می‌کنند و نشریه و روزنامه و ... در می‌آورند. یک عده خمس و زکات از این و آن می‌گیرند خرج می‌کنند. آن وقت می‌گویند هزینه‌های ما از «قبوض حق عضویت اعضا» (!) و کمکهای افراد (!) است.

اما به نظر من این موارد همه مواردی است که باید شفاف و روشن باشد تا استقلال یک تشکل حفظ شود از اول هم ما، بچه‌های «جامعه» روحیات مستقل داشتیم و در مقابل آقایان در جلسات و ... غالباً موضع مخالف داشتیم. هیچ وقت این طور نبود که چشم و گوش بسته نسبت به مواضع جامعه روحانیت، مواضع مؤتلفه و سایر آقایان عمل کنیم.

البته تفکر حاکم و برخی آقایان از این روحیه استقلالی دانشجوی و زیر بلیط نرفتن او واهمه دارند! و لذا معتقدند زیاد به او میدان دادن و خیلی خرج او کردن و پای او نشستن خلاصه باعث مسئله می‌شود! که



خوب این هم البته تفکر و دیدگاهی است و بخاطر همین هم هست که به نظر می‌رسد خود این افراد به تدریج میدانها را دارند از دست می‌دهند.

؟ اگر بعنوان آخرین مورد توضیح یا توصیه دیگری دارید بفرمایید.

✓ توضیح خاصی ندارم. به هر حال ما مال نسل قدیم هستیم. نسل جدید با شرایط جدید و وضعیت جدید باید حرکت‌های خاص خودش را داشته باشد. ما واقعاً هیچ داعیه‌ای در رابطه با حرکت‌های دانشجویی نداشته و نداریم و موقعی که از دانشگاه آمدیم بیرون واقعاً می‌خواستیم که خودمان را از این حرکت منفک کنیم و معتقدیم که حرکت‌های دانشجویی باید در اختیار خود دانشجو باشد و در واقع امکان‌پذیر نیست که ماها بخواهیم از بیرون هدایت کنیم، نظارت بکنیم، چه می‌دانم کنترل بکنیم ... حالا به هر حال هر تشکیلاتی اشتباهاتی ممکن است داشته باشد. دلیلی ندارد که ما بترسیم از اینکه تشکیلات اشتباه بکند. در واقع جوان که می‌خواهد باصطلاح «طراحی نو دراندازد» طبیعتاً از دید «پیرمردها»! اشتباهاتی خواهد داشت!

مصاحبه با برادر امیر حسین درخشان عضو هیئت مؤسس جامعه اسلامی دانشجویان

؟ لطفاً راجع به فعالیتهای شخصی‌تان پیی از پیوستن به جمع هیئت مؤسس جامعه و همچنین زمینه‌های آشنایی خودتان با این جمع و روند شکل‌گیری اولیه جامعه توضیحاتی بفرمایید.

✓ بسم‌... الرحمن الرحیم. من قبل از اینکه جواب بدهم از شما تقاضایی دارم که مطالبی که اینجا گفته می‌شود را شما... خلاصه... چون هر کدامش ممکن امروز به نظر نیاید که چه ریزه‌کاریهایی در آن هست ولی در آن زمان حساسیت خاص خودش را داشته، لذا در موقع ویرایش و پیاده کردن و اینها سعی کنید حتی‌المقدور نکاتی از قلم نیاندازید و اینها به هر حال حفظ بشود. و شما قبل از انتشار حتماً بدهید خودمان یک نگاهی بکنیم و بعد هر کاری می‌خواهید بکنید ...

من ورودی سال ۶۶ هستم. سال ۶۵ جبهه بودم. در جبهه کنکور دادم و سال ۶۶ در رشته مهندسی عمران قبول شدم در دانشگاه تهران. متنها آن موقع بدلیل حال و هوای جنگ حضور پیدا نکردیم در دانشگاه و من حتی برای ثبت نام هم مراجعه نکردم. البته ما از قبل با شاخه دانش‌آموزی حزب ارتباطاتی داشتیم و



افراد زیادی را می‌شناختم و دوستان زیادی ما را می‌شناختند. حتی همان آقایان مشکینی و دیانتی هم کم و بیش ما را می‌شناختند و از ما دعوت می‌کردند که ما در جلسات هسته اولیه جامعه اسلامی دانشجویان شرکت کنیم که من بخاطر همان حال و هوای جبهه و اینکه آشنایی با فضای دانشگاه نداشتم و اصلاً هنوز ثبت نام نکرده بودم در آن جلسات شرکت نکردم. تا اینکه ما در مخابرات گردان حبیب در لشکر ۲۷ محمد رسول... (ص) که بودیم بطور اتفاقی با برادرمان آقای سهلانی هم گردانی و هم رسته شدیم.

البته ایشان کم و بیش ما را و مرحوم ابوی ما (شهید درخشان مسئول مالی حزب جمهوری اسلامی و از شهدای ۷۲ تن) را می‌شناختند. از آنجا ارتباط ما با همدیگر آغاز شد. خصوصاً در آن جوّ خاصی که آن موقع بود و نیروهای بسیج و سپاه عمدتاً نیروهای باصطلاح چپ بودند و هم مدافع آقای مهندس موسوی و سیستم اقتصادی آنطور و مخالف «آقا» و جامعه روحانیت و... خلاصه یک جوّ خاصی بود و من در آنجا خیلی غریب بودم و تنها کسی بودم که دارای نوع تفکر دیگری بودم میان بسیجیان مخلص و عزیزی که البته دید و شناخت چندانی نداشتند و عمدتاً از مسئولین بالا دست خود خط می‌گرفتند.

خیلی به من سخت می‌گذشت. واقعاً به ما دید منافق و اینها نگاه می‌کردند. خدا رحمت کند یکی از بچه‌های گردان بود شهید شد. یک روز آمد به من گفت: «درخشان، تو واقعاً «راستی» هستی؟ تو برو توبه

کن یک وقت اینجا شهید می‌شوی بگذار پاک از دنیا بروی!» خیلی پسر خوبی بود. اخیراً جنازه‌اش را آوردند. یعنی می‌خواهم بگویم اصلاً دید نداشتند.

خلاصه بعد که آقای سهلانی را شناختم دیگر خیلی برای ما غنیمت بود. ایشان آن زمان سالهای آخر دانشگاه بودند. از آن زمان ایشان یک مقدار مسائل سیاسی دانشجویی را برای من روشن کردند، هم راجع به گروه آقای طبردی اینها و هم گروه آقای مشکینی که همین جامعه اسلامی دانشجویان باشد.

جنگ که تمام شد رفتیم دانشگاه ثبت نام کردیم و در جریان اردویی که کانون شهدای ۷۲ تن برگزار کرد آقای سهلانی از من دعوت کرد و در آن جمع دانشجویی به دیدار «آقا» رفتیم (در دوران ریاست جمهوری ایشان) و در آن جلسه «آقا» باز تأکید داشتند بر حفظ و تقویت انجمنهای اسلامی. یک جلسه هم بعد در گروه آقای مشکینی و اینها شرکت کردم که اینها هیچ کدام برای من جاذبه نداشت و لذا رها شد. تا اینکه آقای سهلانی روزی تماس گرفتند با من راجع به اینکه می‌خواهند جامعه اسلامی دانشجویان را بازسازی کنند و خلاصه کار را در دست خودشان بگیرند، صحبت کردند.

یک جلسه‌ای را قرار گذاشتیم که پی‌ریزی کارها را انجام بدهیم. اولین جلسه در زیرزمین جامعه زینب تشکیل شد. آقای سهلانی و مرادیان و فضائلی بودند و آقای رحیمی یگانه که نقش منتقل کننده داشت از



ترکیب قدیم به گروه جدید هم بود. که من برای اولین بار آنجا با آقای مرادیان و آقای فضائلی آشنا شدم. اگر اشتباه نکنم اواخر این جلسه بود یا جلسه بعدش که آقای نصر آمدند... الان دقیق توی ذهنم نیست... ولی ما نشستیم یک سری صحبتها کردیم راجع به کار ... البته قرار بود که آقای نصر هم بیانند... ایشان همیشه چند فاز عقب بود... دیر می آمد و خیلی برای خودش ... خلاصه حسینقلی خان و ... خلاصه آمد دیگر. اواخر آن جلسه بود که آمد و دیدیم یک آدم اصفهانی دهاتی... خلاصه حالا به تعبیر من آن موقع هنوز دهاتی بودن خودش را ... نصرآبادی بودن خودش را حفظ کرده بود.

؟ دانشجوی سال چندم بودند ایشان آن موقع؟

✓ ... یادم نیست ... فکر می کنم سال دوم ... یادم نیست ... حدسم اینه که سال دوم بود ... حالا به هر حال اجمالاً در جواب شما... من بخاطر اینکه دانش آموز بودم، دوران قبل از شکل گیری جامعه را حضور خاص دانشجویی نداشتم و جبهه بودم. تقریباً به محض اینکه ما دانشجو شدیم مصادف شد با حضور ما در جامعه و باصطلاح کارها شروع شد.

در جلسات اول بیشتر بحث روی نحوه فعالیت ما بود، اینکه باید کار تشکیلاتی و عضوگیری بکنیم که آقای نصر خیلی اصرار داشت روی این و بعد هم آقای فضائلی. آقای سهلانی و آقای مرادیان معتقد بودند که باید خود حرکت را شروع کنیم. من هم که آشنایی چندانی با حرکت دانشجویی نداشتم، نظر آقای سهلانی و اینها را پسندیدم. چون معتقد بودیم ما باید اول یک علمی را به پا کنیم و بعد به بقیه بگوییم که بیاید زیر این علم سینه بزنید. نهایتاً چون اکثریت با نظر دوم موافق بودیم بنا شد حرکت را شروع کنیم. البته ضمناً کار تشکیلاتی را هم انجام می‌دادیم.

همان اوایل یک جلسه مفصل ما پنج نفر با آقای بادامچیان داشتیم و خلاصه حسابی ایشان را سین جیم کردیم. همانجا من بحث مشروعیت تشکل و لزوم کسب نظر «آقا» را مطرح کردم. بحث راجع به استقلال عمل تشکل و ... هم مطرح شد و آقای بادامچیان در این زمینه‌ها توضیح دادند و ما خیالمان راحت شد که اجمالاً مخالفتی با این حرکت نیست.

آن زمان که فکر می‌کنم پاییز ۶۸ بود مقارن با انتخابات میاندوره‌ای مجلس سوم که چهار نفر از سوی جامعه روحانیت کاندیدا بودند و نهایتاً جمع به این نتیجه رسید که بهتر است در این مقطع ما وارد عمل بشویم. و کار را از تالار ابن سینای دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شروع کردیم. از این زمان عمده کار



اجرای جامعه بر دوش من و آقای مرادیان بود. به دلیل گرفتاری‌ها و مشکلات سایر اعضا مثل آقای سهلانی و آقای فضائی. آقای نصر هم که همیشه ریپ می‌زد و اولاً که همیشه دیر می‌آمد و ثانیاً مثل آن شخصیت کارتون گالیور که همیشه مخالفت می‌کرد و هی می‌گفت: «من می‌دونستم» این طور بود، که البته بالاخره همکاری‌اش را می‌کرد اما همیشه مثل همین حالا که می‌گوید «من از اول هم اعتقاد نداشتم...» و «من که گفتم که...» آن وقت هم می‌گفت «من که گفتم اول برویم تشکیلات را محکم کنیم بعد کار کنیم!» و خلاصه دائم بهانه‌هایی از این دست می‌آورد کار نمی‌کرد. آن موقع ایشان عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشکده‌شان بود و این قدر که انگیزه برای آنجا داشت و وقت می‌گذاشت برای آنجا برای جامعه نمی‌گذاشت.

؟ ایشان چطور از انجمن آنجا کنار گذاشته نشده بود و حذف نشده بود از شورای مرکزی؟

✓ خب. فرق می‌کرد. ایشان در دانشکده خودشان توانسته بود که در انجمن بماند. حالا دیگه به هر شکلی که ممکن بود ... مثلاً آقای آزینی هم آنجا بود در انجمن با آقای نصر ...

خلاصه برای جلسه تالار ابن سینا ما رفتیم پیش آقای محفوظی و ایشان با ما که آشنا شد از ما خیلی خوششان آمد. اما اول ایشان می گفت که من باید نقش پدری داشته باشم و من اگر برای شما بیایم در میدان دیگر نمی توانیم نقش پدری داشته باشم و ... دیگه خلاصه ما با خواهش و تمنا ... بالاخره رضایت ایشان را گرفتیم و ایشان گفت بروید جلسه را برگزار کنید و از قول من بگویید.

جلسه اول با هجوم بچه های انجمن اسلامی دانشکده پزشکی و از جمله حریرچی مسئول انجمن و رییس کرمی به درگیری انجامید. خبرنگار رسالت آمده بود آنجا چند عکس گرفت. آنها که متوجه شدند حمله کردند به او با مشت و کتک. ما دوربین را زود برداشتیم و فیلم را در آوردیم و دو قطع عکس از آن جلسه بیرون آمد و منعکس شد.

برای جلسه بعد ما دوباره رفتیم پیش آقای محفوظی و با شدت و تندی بیشتر از ایشان خواستیم که مکتوب بنویسند که جلسه اول و این جلسه بعدی رسمی و مورد تأیید است. از طرفی خود آقای عسگر اولادی هم قبل از جلسه با برخی بچه های انجمن صحبت کرد و جواب قانع کننده ای به آنها داد و چون آقای موحدی کرمانی هم در آن جلسه بودند، دیگر درگیری و هجمه ای صورت نگرفت و آن جلسه اولین



جلسه‌ای بود که به اسم جامعه اسلامی دانشجویان برگزار شد و بعد هم در جریان انتخابات یک سری تراکت چاپ شد دیگر اسم جامعه مطرح شد.

؟ راجع به ملاقاتی که شما با مقام معظم رهبری داشتید پیرامون فعالیت جامعه اسلامی دانشجویان و چگونگی آن و مسائل مطروحه نیز توضیحاتی بفرمایید.

✓ در زمان مجلس سوم که طرح استیضاح آقای دکتر ولایتی در مجلس مطرح شده بود و «آقا» پیام داده بودند در دفاع از وزارت امور خارجه، ما از آقای ناطق نوری دعوت کردیم که بیایند و در مسجد دانشگاه تهران سخنرانی کنند در این رابطه. آن زمان آقای رحیمیان رئیس دانشگاه تهران همکاری نکرد و درب مسجد دانشگاه را بستند. آقای ناطق عبايشان را انداختند روی زمین و همان جا نماز خواندند. بعد مجبور شدند درب مسجد را باز کنند. اما برق قطع بود. ایشان با یک بلندگو دستی صحبت کرد که عده‌ای آمدند شعار دادند وسط جلسه و به هم زدند جلسه را.

آن شب من زنگ زدم منزل آقای ناطق. ایشان گفتند من رفته بودم خدمت «آقا» و ایشان اجمالاً صحبتی کردند که من احساس کردم موافق نیستند با حرکت تشکیل جامعه. یاد می‌آید آن شب واقعاً همه ما داشتیم

تا صبح دیوانه می شدیم. خیلی برایمان ثقیل و سنگین بود چون ما با این ذهنیت جلو آمده بودیم که کاری کرده ایم که «آقا» ناراضی اند ما همین امشب کار را تعطیل می کنیم. ایشان گفتند: نه حالا یک مقداری صبر کنید. بگذارید من خودم با «آقا» صحبت کنم بینم قصه چیست. حدود یکی دو هفته بعد رفتیم خدمت آقای ناطق. ایشان این طور توضیح دادند برای ما گفتند:

«دورانی که «آقا» رئیس جمهور بودند یک روز صحبتی داشتیم راجع به مسائل دانشجویان و دانشگاهها و «آقا» یکی از نکاتی که آن زمان به من گفتند این بود که «هر حرکتی اگر بخواهد در دانشگاهها انجام بشود، انجمنهای اسلامی و دفتر تحکیم وحدت اجازه نخواهند داد و با آن برخورد می کنند.» این صحبت را آن زمان ما با ایشان داشتیم. آن روزی که جلسه ما را در دانشگاه بر هم زدند و خبرش منتشر شد و ملاقاتی با «آقا» داشتیم «آقا» فرمودند که من به شما گفته بودم که مخالفت می کنند.»

آقای ناطق آن روز برداشت خودشان این بوده که نکند «آقا» با این حرکت مخالفتی دارند و ناراضی اند. و لیکن گفتند که بعداً در یک فرصتی مجدداً خدمت «آقا» رسیده اند و مسئله را مطرح کردند. «آقا» در آن جلسه گفته بودند که:



«بله من آن حرف را زدم لیکن به این معنی که پیش‌بینی من درست از کار درآمد. نه اینکه با این حرکت مخالفتی دارم. به هر حال علمی است که بلند شده و دیگر نباید بگذارند بیفتد.»

که آن شب گویی دوباره یک خون جدیدی در رگهای ما تزریق شد و مجدداً دوباره یک مشورعتی را گرفتیم. با این وجود خودمان مترصد این بودیم که خودمان در یک وقتی خدمت «آقا» برسیم.

من از بچه‌های «آقا» یک وقتی را تقاضا کرده بودم برای هیئت مؤسس. «آقا» چون بقیه دوستان را نمی‌شناختند گفته بودند فقط خود ایشان (درخشان) بیاید. خلاصه یادم می‌آید یک هفته قبل از عید قربان سال ۱۳۶۹ بود که در یک وقت نسبتاً موسعی (حدود ۳ ربع ساعت) خدمت ایشان بودیم.

«آقا» راجع به اعضاء سؤال کردند. که من معرفی کردم آن زمان رضا رفیق دوست هم جزء شورای مرکزی شده بود. «آقا» فقط او را بواسطه پدرش می‌شناختند و آقای فضائی را هم بواسطه پدرشان و اخوی ایشان که در سپاه بودند. من هم گفتم که ما می‌خواستیم اعضای مرکزی، اعضای ریشه‌دار و مطمئن باشند.

ایشان هم توصیه‌هایی در چهار یا پنج مورد فرمودند:

اولین توصیه ایشان این بود که شما با گروههای دیگری که با نام اسلامی در دانشگاهها هستند، برخورد نکنید، حرکت اثباتی بکنید نه حرکت سلبی و نفیی.

دوم اینکه سعی کنید آدمهای کیفی وارد تشکیلات شوند. اشکالی ندارد رشد کمی شما کند باشد. سوم اینکه توصیه فرمودند که هیچگاه ارتباط خودتان با روحانیت از دست ندهید و سعی کنید ارتباط خودتان را با روحانیت حفظ کنید، که کسانی که ارتباط خودشان با روحانیت از دست می دهند احتمال انحراف دارند.

بعد هم مقداری راجع به مسائل مالی صحبت کردیم. ایشان گفتند من رسم این نیست که به شکل های سیاسی کمک کنم. من گفتم «آقا» ما یک شکل فرهنگی هستیم. که ایشان خندیدند گفتند شما سیاسی هستید.

پرسیدند که شما حالا چه کار می کنید؟ گفتم یک مقدار از آقای عسکراولادی، آقای بادامچیان، آقای رفیق دوست و اینها کمک می گیریم. «آقا» گفتند: همین ها خوبند. شما با همین ها ارتباط برقرار کنید و بگوئید از قول من به ایشان که به شما کمک کنند و اگر از من هم سؤال بکنند، من هم به ایشان می گویم که به شما کمک بکنند ولی مستقیماً من کمک نمی کنم.

خلاصه ما حاصل جلسه این بود و ما وقتی از جلسه آمدیم بیرون دیگر خیالمان راحت بود که «آقا» دیگر تأیید کردند حرکت ما را. البته ایشان ابتدای جلسه یک اشاره ای کردند گفتند که: «الان که شما از من سؤال



می کنید که این کار را انجام بدهیم، من به شما می گویم که ادامه بدهید. اما اگر قبل از اینکه شروع بکنید از من سؤال می کردید که ما این حرکت را راه بیاندازیم یا نه، معلوم نبود من بگویم بکنید. البته معلوم هم نبود که بگویم نکنید.» این اشاره را هم «آقا» اول جلسه داشتند که تأیید همان حرکت آقای ناطق بود گفته بودند علمی که بلند شده زمین نباید بیفتد.

خلاصه پس از این دیدار بود که ما با نشاط بیشتری حرکت را ادامه دادیم و به مراحل بعدی رسید.

؟ اینکه «آقا» فرمودند با «روحانیت» ارتباط خود را قطع نکنید آیا شخص یا گروه خاصی را مطرح کردند؟

✓ نه، مورد خاصی را مطرح نکردند. از صحبت «آقا» مشخص بود که منظور ایشان این نیست که مثلاً ما شاخه دانشجویی جامعه روحانیت مبارز بشویم. بحث استقلال را من استباطم این است که آقا در آن صحبتها توجه داشتند و قبول داشتند که ما حفظ کنیم. ایشان نگفتند از جامعه روحانیت جدا نشوید گفتند از روحانیت جدا نشوید. البته من باید بگویم که اگر آن روزها یکی از مصادیق اصیل روحانیت، جامعه روحانیت بود، امروز معلوم نیست که دقیقاً جامعه روحانیت با ترکیب فعلی معنای اکمل و اتم آن چیزی

باشند که «آقا» بعنوان «روحانیت» گفتند. خود من هم به این اعتقادی ندارم. اما اعتقاد هم ندارم که ما موضع بگیریم نسبت به جامعه روحانیت. یا اینکه اصل ارتباط با روحانیت فراموش بشود در حرکت جامعه.

؟ چه شکلی از ارتباط با روحانیت در ذهن شما روش صحیح است؟

✓ آن موقع ما معتقد بودیم که روحانیت بیمه کننده روند هر حرکتی است. ممکن است بگوییم روحانیت نمی تواند بیاید استراتژی های یک تشکیلات را دقیق مطرح کند. البته بوده اند تعدادی از روحانیون که نسبت به مسائل دانشجویی هم مسلط هستند. در رأس آنها خود «آقا». حالا ممکن است ما یک بخشی هم مثلاً اختلاف نظر داشته باشیم با «آقا» و بگوییم مثلاً ما تشخیص مان چیز دیگری است. ولی به هر حال ایشان یا مثلاً آقای مهدوی کنی بیگانه با مسائل دانشجویی نیستند.

ولی خب یک عده بوده و هستند از روحانیون که مسائل دانشجویی را هیچ اطلاع ندارند. من هیچ اعتقاد ندارم که ما باید برویم از آنها خط بگیریم برای کارهایمان. اما برای تشخیص مسیر کلی و اینکه همیشه بعنوان یک ملاک و معیار بسنجیم بینیم داریم در خط حرکت می کنیم یا نه باید با روحانیت ارتباط داشته باشیم.



من معتقدم روحانیت به آن معنایی که ما اعتقاد داریم - نه به عنوان مصادیق و نه هر کس که لباس روحانیت دارد - چنان روحانیتی منحرف نمی‌شود. اصلاً اعتقاد ما شیعیان این است مثل این می‌ماند که بلا نسبت سؤال کنیم اگر خدای نکرده امام زمان (ع) منحرف شدند تکلیف ما چیست؟ اصلاً امام زمان (عج) منحرف نمی‌شوند. حالا بعد عصمت را می‌گذاریم کنار. این یک بحث هم اعتقادی و هم عقلی است که اصلاً خدا که برای هدایت مردم و جامعه یک عده را بعنوان هادی قرار داده خود خدا اجازه نمی‌دهد که این هادی‌ها ولو اینکه معصوم نباشند منحرف بشوند. تا مردم بتوانند بوسیله آنها هدایت بشوند.

مهم تشخیص آن هادی است. ولی در اینکه یک هادی بالاخره وجود دارد تردیدی نیست و در اینکه ما باید از او تبعیت بکنیم. وظیفه ما تبعیت از هادی است. پس از روحانیت جدا نشوید یعنی اینکه از هادی جدا نشوید. البته بحث نقد و بررسی عملکرد روحانیت جدا است. حتی من یک پله بالاتر می‌گویم من شخصاً اعتقاد دارم که نسبت به خود «آقا» نظراتشان را می‌شود نقد کرد. هیچ اشکالی ندارد.

چرا؟ مگر ایشان هادی نیستند؟ مگر خدا مانع از آن نیست که ایشان خطا و انحراف پیدا کنند؟

✓ آخر، نقد که فقط در مورد انحراف نیست. این به معنای انحراف نیست. مگر زمان رسول اکرم (ص) ایشان مثلاً سر جنگ أحد مشورت با افراد نکردند. گرچه بعداً منجر به شکست شد. اما افراد آمدند نظر مشورتی دادند.

? آن مشورت قبل از تصمیم پیامبر (ص) بوده است نه بعد از تصمیم ایشان.

✓ بله ... من معتقدم «آقا» اگر نظر قطعی دادند، حکمی صادر کردند، در آن دیگر نقد و بررسی وجود ندارد. ممکن است بنده در ذهنم یا دلم بگویم بهتر بود فلان طور می شد اما در اطاعتم تردیدی ندارم. ما داریم بحث نظری مطرح می کنیم. بین کار نظری با کار عملی تفاوت است. مثلاً آن کاری که آقای «رجایی خراسانی» کرد درباره رابطه با آمریکا، هر چند من نظرش را قبول ندارم، اما آن برخوردهایی که با او شد را هم قبول نداشتم. ماها درست عمل نمی کنیم در برخی مسایل. این بسته عمل کردنها اصلاً من اعتقاد ندارم به آن. در صدر اسلام مردم می آمدند پیش ائمه اقرار به زنا می کردند یعنی اینقدر باز بوده مشی آنها. گوش آنها شنوا بوده برای مسایل افراد راحت صحبت می کرده اند با ایشان.

? پس چرا می گفتند با موضع گرفتن مثلاً نسبت به جامعه روحانیت مخالف هستید؟



✓ نه ... من کی گفتم ... اول گفتم که جامعه روحانیت فعلی با جامعه روحانیت آن زمان متفاوت است و گفتم که من خودم نسبت به جامعه روحانیت فعلی حرف دارم.

? در اصل مسئله که فرقی نمی‌کند ... آن زمان هم ممکن است شما نسبت به یک حرکت جامعه روحانیت نقد داشته باشید. آیا حق دارید موضع بگیرید و یا مخالفت کنید؟

✓ بله ... بله ... حالا ... نه الان عرض می‌کنم از چه راهی ... برمی‌گردم به همان حرف اول ... مرز خیلی حساس وجود دارد بین خودباوری و انتقاد کردن. یک موقعی بنده نقد می‌کنم حتی نسبت به «آقا» و جسارت هم دارم می‌روم به ایشان اعلام می‌کنم. اما یک وقت هست اینقدر خودباور می‌شوم که می‌گویم اصلاً هیچ کس نمی‌فهمد. اینها حالیشون نیست. فسیل هستند. من فقط می‌فهم و من هم به تشخیص خودم عمل می‌کنم. آقایان هم هر کاری می‌خواهند بکنند. این یک مرز خیلی باریکی است به نظر من. اینها مواردی است که استنباطی است. در عمل فرد آدم می‌فهمد. ممکن است در حرف نگوید اینچنین هستم.

? شما که خودتان می‌گویید ترکیب فعلی جامعه روحانیت یک چنین ترکیب غیر فعال به تعبیر دوستان و ...

✓ یا به تعبیر خود من «فسیل» ... «فسیل» ...

? خوب در چنین موقعی چکار می کنید شما؟

✓ من می روم روحانیت درست را پیدا می کنم ... بعد هم خودباوری ندارم ...

? شما وقتی می گوئید آنها فسیل هستند یعنی شما بالاتر از آنها هستید دیگر. اگر خودتان فسیل بودید که

نمی توانستید تشخیص بدهید آنها فسیل هستند. پس معلوم است شما خودتان را فسیل نمی دانید. و

طبیعتاً دیگر رجوع نمی کنید از آنها نظر بخواهید وقتی آنها را فسیل بدانید!

✓ خوب بله.

? پس چکار می کنید؟

✓ می رویم آن هادی را پیدا می کنیم. هر زمانی یک هادی هست دیگر.

? یعنی همان ولایت دیگر؟ ... یعنی حرکت بر مبنای ولایت!



✓ ببینید ... نکته همانجایی است که عرض می‌کنم. مرز بین خودباوری و ولایت‌پذیری سخت پیدا کردنش. خیلی وقتها خودباوری به اسم نقادی چهره‌اش را عوض می‌کند، اما واقعاً آن ولایت‌پذیری وجود ندارد. اگر ما ولایت‌پذیر هستیم،
 ؟ اگر امروز «آقا» گفتند برو از همان فسیل تبعیت بکن باید بکنیم یا نه؟

✓ بله، اگر «آقا» بگویند که «حکم» می‌شود و همان بحث نظر و عمل پیش می‌آید...
 ؟ پس بنابراین باید ما همیشه بگوییم نظر ما همیشه یک مرحله پس از نظر «آقا» است. پس از نظر «هادی» است. حالا «آقا» به ما گفتند روحانیت را ول نکنید دیگه این حرفشان را که دیگر مستقیم گفته‌اند. من خودم می‌گویم منظورشان جامعه روحانیت مبارز تهران نبوده است. اما امروز اگر شما بخواهید به حرف آقا عمل کنید چه می‌کنید؟

✓ یعنی ما در فهم دین.. در بحث اعتقادات صحیح اسلامی مراجعه می‌کنیم مثلاً به آقای مصباح همانطور که «آقا» فرمودند ... یا مثلاً در امور عرفانی... .

؟ در مسایل سیاسی به چه روحانی مراجعه می‌کنید؟ به خودتان مراجعه می‌کنید؟

✓ در مسایل سیاسی اینکه فردی باشد و به ما خط دهی مستقیم سیاسی بکند، که طبیعتاً وجود ندارد. چون «آقا» چنین کسی را به ما معرفی نکردند.

? منظورم خط دهی سیاسی نیست. اینکه یک فردی باشد که شما درست بودن حرکت سیاسی‌تان را با او چک بکنید.

✓ غیر از «آقا» که ما باید مواضع و حرکتمان را براساس مشی ایشان تنظیم کنیم فکر نمی‌کنم چنین جایگاهی برای کسی وجود داشته باشد.

? پس چرا «آقا» خودشان می‌گویند «روحانیت» را رها نکنید؟

✓ من فکر می‌کنم نظر «آقا» در ریز مواضع سیاسی نبوده به آن شکل. چون اگر چنین می‌بود «آقا» باید یک فرد یا جمعی را معرفی می‌کردند که ما مواضع خود را با ایشان چک کنیم.

? حالا «آقا» فرد مشخص نکردند، روحانیت گفتند. تازه خودشان هم تأکید داشتند و می‌فهمیدند که ما یک گروه سیاسی هستیم و با علم به این موضع گفته‌اند روحانیت را رها نکنید. من می‌خواهم یک چیزی



نتیجه بگیریم از این سؤالی که کردم و آن اینکه «آقا» می‌خواستند به ما بگویند دچار «خودباوری» نشوید ولو در مسایل سیاسی.

✓ نه من چنین اعتقادی ندارم. چون در دیدار اخیرمان با «آقا» ایشان فرمودند براساس تحلیل و تشخیص خودتان عمل کنید. البته با حفظ آن اصول و ارزشها. گفتند: از هیچ جا دستور نگیرید. قبلاً هم گفته بودند که دانشجو باید درک سیاسی، فهم سیاسی و تحلیل سیاسی داشته باشد. ولو آنکه تحلیل غلط باشد. پس این انحراف نیست. آن چیزی که باعث انحراف است به نظر من دو چیز است: یا برداشت نادرست و غیر اصیل و التقاطی از دین و اعتقادات اسلامی است و این وقتی است که فرد شناختش از دین از راهی غیر از راههای اصیل و کارشناسانه‌ای باشد که بوسیله آنها باید دین را شناخت.

مثل آنکه فردی بدون صلاحیت‌های لازم خود را مفسر دین بداند. این مشکل در اثر عدم رجوع به روحانیت اصیل است، نشناختن لغزشگاههای نفسانی و عوامل ظریف و پنهانی که باعث گناه و طغیان و بیماری‌های روحی چون تکبر و عجب و ... می‌گردد. به نظر من اگر کسی در این زمینه ارتباط و رجوع به روحانیت داشته باشد و سعی در تکمیل نگرشهای صحیح دینی و همچنین تهذیب نفس از رذایل و امراض

روحي داشته باشد و آنگاه در مسائل سياسي براساس اصول كلي آن تفسير اسلام ناب كه حضرت امام (ره) ارائه كردند و آن را به شكل عملي در جامعه پياده كردند و همچنين براساس رهنمودهاي مقام معظم رهبري چنين فردي ضمن مشورت و ارتباط با مجامع و گروههاي مختلف سياسي و صنعتي - كه اغلب براساس مصالح، منافع و ارتباطات خاص خودشان مواضعي دارند - مي توانند خود موضع و يا تحليل مستقلي داشته باشد و احياناً آن را ابراز نمايد.

؟ شما حركت آقاي طبرزدی و ... را چگونه ارزيابي مي كنيد. مگر آنها غير از همين حرف مي زدند؟

✓ آنها دركشان از دين هم حتي دچار استقلال رأي شده بودند. مثلاً آنها در مسأله ولايت فقيه براساس تفسير خودشان از دين ابراز نظر مي كردند. نه براساس تفسير روحانيت و كارشناس دين. ما تفسير حضرت امام (ره) از اسلام و امروز هم رأي مقام معظم رهبري را پذيرفته ايم و براساس آن در موارد و مصاديق جزيي تحليل موضع خودمان را اعلام مي كنيم.

؟ حالا اين مورد ولايت فقيه مي گذاريم کنار. گيريم حرف شما درست. در آن موارد قبلي كه ديگر بحث

دين نبوده. آنها يك سري استقلال خواهي ها و رقابتهاي سياسي بوده ... اين به نظر شما درست؟



✓ نه - نه - گفتم که من ریشه انحراف را دو مورد ذکر کردم. اگر چنین مواردی که شما می‌گویید در مورد آقای طبرزدی و ... باعث مواضع افراطی ایشان بوده باشد، باز برمی‌گردد به همان بحث نفسانیت و عدم توجه به مکاید نفس و امراض روحی مثل تکبر و ... که راه درمان اینها هم در دین آمده است و اولیاء الهی و روحانیت اصیل آموزنده و تربیت کننده انسان در این موارد هستند. اگر در این مورد و آن مورد اعتقادی که قبلاً عرض شد دانشجو قوی شد دیگر در تحلیلهای سیاسی می‌تواند آگاهانه عمل کند. چون نمی‌شود دوباره در هر تحلیل بخواهیم تک‌تک مراجعه بدهیم به این روحانی یا آن روحانی چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب.

? خیلی خب ... بله. صحبت شما درست است. یعنی وقتی که انسان که از نظر مسایل نفسانی و اینها درست شد به قول شما دچار خودباوری نمی‌شود که؟ در مسایل سیاسی هم از روی خودباوری حرکتی را انجام نمی‌دهد؟

✓ بله ... همین طور است. البته خودباوری به معنای خود محوری.

؟ - بله ... من این را قبول دارم... بحث ما بر سر مصادیق است دیگر ... اینکه ببینیم این عمل، این کار و این حرف از روی خودباوری است یا از روی اینکه تشخیص می دهند ... آخر مرز تعیین این چیست؟ براساس چه معیاری می سنجید؟

✓ استنباط است. هیچ مرز خاصی ندارد. معیار خاصی ندارد.

؟ پس چگونه می خواهید فردی را محکوم کنید که دچار خودمحوری شده است.

✓ نه ... ببینید ... یک سری چیزها به نظر من ادراک است. شما هیچ دلیل منطقی ممکن است... البته دلیل منطقی داری دلیلش این است مثلاً در فلان مقطع این طور صحبت کرده است. جوانب کار را نمی سنجد. محیط صحبت اش را توجه ندارد.

؟ اینها که انحراف نیست:

✓ چرا



؟ حالا گذشته از این بحثها شما حداقل بعنوان نظر خودتان چه مشکلی از ارتباط با روحانیت را مطرح می‌کنید. برای یک تشکل دانشجویی؟ اصول کلی و ... را نمی‌خواهیم. اینها را همه بلد هستیم. اما اینکه حالا چکار کنیم ... مواضع سیاسی خودمان را با چه کسی هماهنگ کنیم. یا اینکه اصلاً غیر از «آقا» آیا وظیفه داریم مواضع خودمان را با کسی هماهنگ کنیم یا نه چه نظری و راه حلی دارید؟

✓ این یک مسئله‌ای است که نه تنها من، که تقریباً کسی جواب شسته رفته و مشخصی برایش پیدا نکرده است. در یک فرمولی آن هیچ تردیدی نیست. ارتباط باید داشته باشیم. نظرات را باید توجه کنیم. ولی اینکه حالا دقیقاً بیاایم یک فرمولی پیدا کنیم که بگوییم مثلاً با آقای ایکس رجوع کنیم. چنین نظری واقعاً هیچ کس از ما ندارد. خود من هم الان نمی‌توانم نظر مشخصی به شما بدهم که حالا مثلاً «آقا» در دسترس نیستند مثلاً برویم از آقای هاشمی تبعیت کنیم. یا برویم از آقای مهدوی تبعیت کنیم. اما یک نکته هست.

؟ یعنی فکر می‌کنید نظر «آقا» درباره‌ی شکل ارتباط ما با روحانیت «تبعیت» ما از روحانیت بوده است؟

✓ نه ... تبعیت نه به منظور تبعیت ولایی. نه اینکه در جزئیات خط بگیریم. یعنی اینکه خودمان را با او چک کنیم. ارزیابی کنیم. ملاکمان باشد. معیارمان باشد. اما یک نکته این است که ما در کشور دو جریان

داریم: یک جریان ولایی یک جریان غیر ولایی. من معتقدم اگر ما به خاطر اختلاف نظرهای که با افرادی که در جریان ولایت هستند، در شیوه‌های اجرایی داریم، خودمان را از آنها جدا کردیم این می‌تواند مقدمه انحراف ما باشد. نمی‌گوییم خط بگیریم از آنها ولی اگر ما از جریان ولایت خودمان را جدا کردیم و خودمان را تافته جدا بافته دانستیم و گفتیم شما حالی تان نیست.

ما فقط در اعتقادات کلی و اعتقاد به ولایت با شما یکی هستیم و بقیه‌اش دیگر هیچ، این مقدمه انحراف است. چون حرکت دانشجویی ویژگیهای خاص خودش را دارد، جوان ویژگی خاص خودش را دارد، افراد متأهل و مجرد تفاوت‌های خاص خودشان را دارند، بالاخره تجربیات زیادی بوده ... کدام تشکیلات دانشجویی بوده که به نوعی از جریان جدا شده باشد و سالم مانده باشد.

تشکیلات طبرزدی و ... که از اول اینگونه نبودند. بلا نسبت یقه‌شان را جر می‌دادند برای «آقا». چرا این طور شدند؟ ابتدا از اینجا شروع شد که گفتند عسگر اولادی نمی‌فهمد، بادامچیان هم که خطی است. آقای ناطق را هم که قبولش نداریم، عقلش نمی‌رسد، مهدوی هم که اصلاً فسیل است. این هم که این طور است. آن هم که آن طور است. مقدمه‌اش همین بود. نکته اینجاست. اجمالاً مرز بین خودباوری و خداباوری یا



ولایت‌باوری خیلی مرز حساس و ظریفی است. به نظر من خیلی مهم است که آدم روی این مرز حرکت کند.

؟ در پایان اگر توصیه یا توضیح دیگری دارید بفرمایید.

✓ توصیه من بعنوان کسی که واقعاً دلش برای «جامعه» می‌سوزد. کسی نیستم که بی تفاوت باشم. آقای سهلانی یک تزد دارد می‌گوید ما دانشجو بودیم حالا دیگر نیستیم. با خیر و شرش کاری نداریم. من این حرف را از این جهت قبول داریم که خب ما خودمان یک زمانی به تحکیم اشکال می‌گرفتیم که چرا از افراد بیرون خط می‌گیرد ما خودمان این کار را نکنیم و خود من قائل به خط دادن به «جامعه» نیستم. اما به شرطی که «جامعه» روند صحیح خودش را طی کند.

من شخصاً راحت‌تر هستم زمانی که به «جامعه» اصلاً فکر هم نکنم. خیلی راحت‌تر هستم. انتفاعی برای ما ندارد. چه جیبی ما برای «جامعه» دوخته‌ایم که حالا بیاایم چوب لای چرخ آن بگذاریم دغدغه ما از دو جهت است: یکی اینکه جامعه نهالی بوده است که بالاخره ما هم سهم کوچکی داشته‌ایم در نهادن آن، امروز ثمردهی آن را می‌خواهیم. این بخش احساس و عاطفی قضیه است که مهم نیست زیاد. بخش دوم

این است که ما نگران انحاف «جامعه» و ضربه دیدن آن هستیم. چون انحراف «جامعه» ضربه به نظام و انقلاب است چون دشمنان می‌گویند این یک تشکل هم که از نیروهای حزب‌اللهی تشکیل شد هم سرانجامش این شد. این واقعاً برای ما مایه نگرانی است. غیر از این دو نکته واقعاً ما راحت می‌شویم اگر در کنگره بعدی هیئت مؤسس هم نقشش برداشته شود و جامعه اسلامی دانشجویان بشود جامعه آقای نصر. دیگر به ما کاری نخواهد داشت!



مصاحبه با برادر محمد نصر اصفهانی عضو هیئت مؤسس جامعه اسلامی دانشجویان

؟ لطفاً راجع به تاریخچه تشکیل جامعه اسلامی دانشجویان توضیحاتی فرمایید:

✓ بسم... الرحمن الرحیم. البته مواردی که اینجانب اشاره می‌کنم در محدوده اطلاع شخصی‌ام و مواردی است که حافظه یاری کند و باید با صحبت با سایر دوستان ابعاد دیگر این قضیه نیز روشن شود. پس از تعطیل شدن حزب جمهوری اسلامی در سال ۶۵-۶۶ تعدادی از اعضاء مرکزی شاخه دانش‌آموزی حزب چون آقایان (حجت الاسلام و المسلمین مشکینی، رحیمی یگانه، دیانتی، محمودی و ...) با توجه به اینکه در آن زمان دوران دانشجویی خود را سپری می‌کردند. تلاش برای تأسیس تشکلی به نام جامعه اسلامی دانشجویان را آغاز نمودند. لکن به علل مختلفی چون فراهم نبودن زمینه مثبت و فضای باز برای فعالیت گروههای مستقل دانشجویی در محیط دانشگاههای آن زمان و با توجه به حساسیتهای دوران جنگ و همچنین اشتغالی برخی از آن دوستان به دروس طلبگی و ... این حرکت صرفاً در حد نامی باقی ماند که در انتخابات مجلس سوم از لیست پیشنهادی جامعه روحانیت مبارز تهران حمایت کرد.

در سال ۱۳۶۷ اینجانب طی مذاکره با تعدادی از دوستانی که در گروه‌های مختلف دانشجویی آن زمان شرکت داشتند، نظیر دوستان اصفهانی که در هیئت حضرت فاطمه زهرا (س) (که توسط افرادی چون دکتر صدر، سید عزت‌الله ضرغامی و ... داره می‌شد) حضور داشتند و همچنین با دوستان دیگری که در مجموعه انجمن‌های اسلامی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان که در آن زمان تحت عنوان اردوهای سالانه «۷۲ تن» فعالیت می‌نمودند (نظیر آقایان مهندس طبرزدی، مهندس علی احمدی و آقای محمد صادق سهلانی و ...) و دوستان دیگری که در دفاتر نمایندگی قائم مقامی رهبری در دانشگاه‌ها که زیر نظر شورای سه نفره‌ای متشکل از آقایان آیت‌الله جنتی، آیت‌الله محمدی گیلانی و آیت‌الله محفوظی اداره می‌شد فعال بودند (از جمله آقایان حسین محمدی، محسن آژینی که ذیل معاونت اجرایی دفتر نمایندگی جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر عبد خدایی فعالیت می‌نمودند).

از جمله افرادی که اینجانب در آن سال با آنها پیرامون ضرورت فعالیت متشکل و مستمر دانشجویی در داخل دانشگاه‌ها مذاکره نمودم عبارت بودند از آریا لایان علی قاسم‌زاده، مهندس مهدی جویافر، مهدی فضائیلی. پس از چند جلسه به این جمع‌بندی رسیدیم که حداقل دوستان اصفهانی را که در زمان دانش‌آموزی با یکدیگر فعالیت داشته‌ایم را گرد هم آورده و جلسات هفتگی داشته باشیم. متعاقب آن



جلسات، در روز ششم فروردین ۱۳۶۸ با دانشجویان اصفهانی مشغول به تحصیل در دانشگاههای تهران، جلسه‌ای در مرکز فرهنگی مدرس اصفهان با شرکت حدود ۳۰ نفر از دوستان تشکیل گردید. متأسفانه بدلیل مخالف بعضی از دوستان و سستی برخی دیگر امکان تأسیس یک تشکل دانشجویی از میان آن جمع میسر نگردید. تا اینکه پس از ارتحال حضرت امام (ره) و جریان بیعت دانشجویان با مقام معظم رهبری، در اوایل مهر سال ۱۳۶۸ یک شب که بنده پس از انتخابات شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی (ره) به خوابگاه باز می‌گشتم به یادداشتی برخورددم که در آن از من خواسته شده بود که سریعاً به آدرس که محل فعلی جامعه زینب (س) و جامعه اسلامی فرهنگیان می‌باشد، برای جلسه بسیار مهمی مراجعه نمایم. این یادداشت که به امضای برادر دکتر مرادیان بود مرا واداشت که سریعاً به آن محل بروم. در آن جلسه دوستانی چون آقایان فضائلی، سهلانی، مرادیان که از قبل می‌شناسم و جوان دیگری که آن شب برای اولین بار ملاقات کردم به نام امیرحسین درخشان، شرکت داشتند. با توجه به مباحثی که قبلاً پیرامون ضرورت تشکل دانشجویی داشته بودیم و چون افرادی که قبلاً نام جامعه اسلامی دانشجویان را مطرح کرده بودند راضی به استفاده از آن عنوان توسط جمع ما شدند، در آن جلسه راجع به مقدمات آغاز به فعالیت و نحوه عمل تحت این عنوان مباحثی مطرح شد و توافقاتی به عمل آمد. از

مرکزیت پیشین جامعه اسلامی دانشجویان آقای رحیمی یگانه که دانشجوی اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی بود، جهت انتقال تجربیات و مطالب در چند جلسه ما را همراهی نمود. از آن مقطع فعالیت جامعه اسلامی دانشجویان با انتشار بیانیه اعلام موجودیت در مهر سال ۱۳۶۸ آغاز شد و اولین جلسه این تشکل در تالار ابن سینای دانشگاه علوم پزشکی تهران، بمناسبت انتخابات میان دوره‌ای مجلس سوم، با حضور آقای مهندس مرتضی نبوی و خانم مریم بهروزی تشکیل شد که متأسفانه با هجمه فیزیکی تعدادی از اعضای جهاد دانشگاهی و انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران به جلسه منجر به درگیری زد و خورد همراه با قطع برق و سیستم صوتی سالن شد که کاملاً توسط اخلاگران برنامه‌ریزی شده بود. با انعکاس خبر این جلسه و ضرب و شتم تعدادی از اعضای جامعه اسلامی دانشجویان در این جلسه که علی‌رغم اجازه نماینده مقام معظم رهبری در دانشگاه حضرت آیت‌ا... محفوظی و رئیس وقت دانشگاه صورت گرفته بود، موج عظیم از همراهی و حمایت دانشجویان سراسر کشور از سویی و ابراز تنفر و انزجار از غوغاسالاری و خشونت گرایی و انحصار طلبی عناصری که حاکمیت مطلق در دانشگاه‌ها را از آن خود می‌دانستند. از سوی دیگر، موجب آن شد که اقبال گسترده‌ای نسبت به جامعه اسلامی دانشجویان در دانشگاه‌های کشور بوجود آید و تا پایان آن سال در چندین دانشگاه کشور هسته‌های اولیه جامعه اسلامی دانشجویان تشکیل گردید.



؟ لطفاً راجع به ضرورتها و زمینه‌های پیدایش جامعه اسلامی دانشجویان توضیحات بیشتری بفرمایید.

✓ اینجانب با توجه به سابقه‌کاری که در شاخه دانش‌آموزی حزب داشتم و آشنا با فعالیت‌های تشکیلاتی بودم ساختار نامنظم و غیر کارآمد انجمنهای اسلامی دانشجویان در آن مان در زمینه فعالیت‌های تشکیلاتی را بسیار نامطلوب می‌دانستم و همچنین با توجه به انحصار طلبی مزمینی که بر اندیشه، تفکر و عمل مرکزیت انجمنهای اسلامی (دفتر تحکیم وحدت) حکمفرما بود و هیچ گونه سلیقه‌ای غیر از سلیقه خود را بر نمی‌تابیدند و همچنین ضرورت طرح دیدگاههای مختلف، مخصوصاً دیدگاههای ناب حضرت امام (ره) و شهید بهشتی (ره) در دانشگاهها و علاقه به فعالیت جمعی که منجر به نظام‌سازی و کادرسازی برای ساختن تمدن نوین اسلامی و جامعه برین یا مدینه فاضله اسلامی می‌گردد، و عوامل دیگری باعث می‌شد تا یک تشکیلات از دغدغه‌های فکری اینجانب باشد. به علاوه در آن زمان مخالفت‌هایی به انحاء مختلف با مقام معظم رهبری و دولت آیت‌ا... هاشمی رفسنجانی و مظلومیت مضاعفی که به علت اقدامات و برخوردهای جناح اکثریت مجلس سوم و تشکلهای دانشجویی وابسته به آنان، متوجه نظام، انقلاب، رهبری، روحانیت و دولت بود، ضرورت فعالیت تشکیلاتی دانشجویی را بیش از پیش آشکار می‌نمود.

؟ لطفاً راجع به چگونگی تقسیم مسئولیتها و وظایف از آغاز تا زمان برگزاری اولین کنگره توضیحاتی بفرمایید؟

✓ در همان جلسات اولیه مجموعه جدید جامعه اسلامی دانشجویان (هیئت مؤسس) آقای فضائلی مسئول عقیدتی و سیاسی بودند. بنده مسئول روابط عمومی، آقای مرادیان گویا مسئول تشکیلات، آقای درخشان مسئول مالی و گویا آقای سهلانی مسئول تبلیغات بودند. اولین دبیر این جمع آقای مرادیان انتخاب شدند. در سال ۱۳۶۹ شاخه تهران تشکیل شد و آقای سهلانی مسئول شاخه تهران شدند. در سال ۱۳۶۹ آقایان نعمت‌الله دهقان و رضا رفیقدوست نیز که دانشجویی دانشگاه تهران بودند در شورای مرکزی جامعه عضویت یافتند و بعدها گویا مسئول شاخه تهران شدند. تابستان سال ۷۰ آقای فضائلی بجای آقای مرادیان، دبیر جامعه اسلامی دانشجویان شدند و تا تابستان سال ۷۱ این مسئولیت را بر عهده داشتند. با برگزاری انتخابات مجلس چهارم فعالیتهای جامعه به اوج رسید و پس از آن تا تابستان سال ۷۱ از فعالیتهای جامعه در تهران تا حدودی کاسته شد. در تابستان ۷۱ بنده مسئولیت دبیری جامعه را برعهده گرفتم. در آن سال طبقه اول ساختمان فعلی دفتر مرکزی در اختیار ما قرار گرفت و از آن زمان جلسات ماهانه رابطین به شکل



منظم تر ایجاد شد. در سال ۱۳۷۲ شورای مرکزی با حضور اعضاء جدید توسعه یافت آقایان اکبر رضایی دبیر شاخه قم، آقای محمود هادی زاده دبیر شاخه اصفهان، آقای جعفری دبیر شاخه مشهد، آقای شکر نیا دبیر شاخه تبریز، سرکار خانم عباسی، دکتر لنکرانی دبیر شاخه شیراز، آقای مهدی روزپیکر دبیر جامعه کرمان، آقای قنبریان دبیر جامعه گیلان و اعضا پیشین شورای مرکزی در شورای جدید حضور داشتند و این شورا تا سال ۱۳۷۴ ادامه فعالیت داشت. در این مدت شاخه های جامعه گسترش بیشتری پیدا کرد.

از سال ۷۴ بعثت مشکلات شخصی افراد مذکور مجدداً هیئت مؤسس مسئولیتهای کلی جامعه را بر عهده داشت و هیئت مؤسس نیز تمام مسئولیتهای خود را به اینجانب سپردند. اینجانب ضمن تلاش در جهت گسترش جامعه در شهرستانهای دیگر، هیئت های اجرایی موقتی با حضور برادرانی چون جلیلی، خطیبیان، نبوی، رزازی، توانگر، مدرسی، عموزیدی و اقبال علی اصغری تشکیل شد که آخرین هیئت اجرایی تا زمان برگزاری اولین کنگره در سال ۱۳۷۵ به فعالیت خود ادامه داد.

در آن سال کنگره سراسری جامعه اسلامی دانشجویان با پیام مقام معظم رهبری از چهارم تا هفتم مهرماه برگزار شد. و شورای مرکزی جدید و هیأت اجرایی انتخاب گردید و مسئولیت دبیرکلی جامعه نیز بر عهده اینجانب قرار گرفت.

؟ با توجه به اینکه یکی از مسائل مهم هر تشکل دانشجویی حفظ سلامت حرکت و استقلال عمل آن است، برای تأمین این دو هدف چه تمهیداتی خصوصاً در تنظیم نحوه ارتباط با روحانیت در درجه اول و با شخصیتها و گروههای سیاسی در درجه دوم اندیشیده شده بود؟

✓ یکی از دغدغه‌های اصلی هیئت مؤسس جامعه از ابتدا تنظیم مکانیسمی برای حفظ این تشکل از آفات مختلف که کارهای جمعی به آن دچار می‌گردند بود. همین طور از آفاتی که عموم تشکلهای جوان و دانشجویی در کشور ما بر حسب تجربه تاریخی عموماً بدان مبتلا بوده‌اند.

در تنظیم اساسنامه و پیش از آن به عنوان یکی از هدفهای اساسی تشکیل جامعه می‌توان رد پاهای مهمی از این را مشاهده کرد، که البته عملکرد گروههای مسلمان دانشجویی در سه دهه اخیر و تحلیل ما از آن و همین طور فضای حاکم بر اندیشه سیاسی و فهم مسلط از آموزه‌های اسلامی در آن زمان گرد یاس و غبار تردید را نسبت به امکان پذیری فعالیتهای سالم جمعی اسلامی دانشجویی بر دامن ذهن و اندیشه تمام دلسوزان و علاقمندان به این فعالیتها نشاده بود و مجموعاً تأثیری شگرف و اساسی در این نگرش گزارده بود. ما نیز از این ذهنیت و وضعیت مستثنی نبودیم. همچنان که امروز هم یکی از مشکلات ما در مواجهه با



مخاطبین جوان و دانشجو، همین ذهنیتها است. به همین جهت ما در اساسنامه بر اصول مشخصی اصرار کرده و در تدوین آن و سپس در مقام اجرا بر آن پافشاری کردیم. البته دلایل بسیار مهم دیگری نیز در اصل قضیه مداخله داشتند. مثلاً در اصل ۶ اساسنامه در فصل اول مبحث کلیات آمده است: هویت اسلامی جامعه و اصول مربوط به آن و همچنین اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه و حمایت و همکاری با روحانیت پیرو مقام معظم ولی فقیه به هیچ قابل تغییر نبوده و هر گونه انحراف از آن در حکم انحلال جامعه می‌باشد.

یعنی ما و مجموعه اعضاء جامعه با تصویب اساسنامه در کنگره اصرار خود به حفظ اصول هویت اسلامی جامعه با عنایت به تفسیر حضرت امام (ره) به اسلام که بالاترین اصل آن اعتقاد به تئوری ولایت مطلقه فقیه بوده است را نشان دادیم. خاطرم هست که هنگام بررسی اصل نهم نظری مطرح شد مبنی بر اینکه در شرایط عضویت جامعه ولایت فقیه کافی است و ولایت مطلقه شرط سنگینی است.

اما با بحثهایی که انجام گرفت به این جمع‌بندی رسیدیم که تفسیر امام (ره) از اسلام تفسیر برتر و نظریه ایشان نه یک کلمه و نه بیش، مبنای عمل باشد. براساس همین اصل و تجربه دوران اخیر مسئله ارتباط و همکاری با روحانیت - بطور کلی و نه دسته و گروه خاصی از آنها - مورد توجه قرار گرفت که همواره مورد تأیید امام و رهبر معظم انقلاب نیز بود. البته واضح است منظور روحانیتی است که همراه

ولایت باشد و یا به تعبیر اساسنامه پیرو مقام معظم ولی فقیه باشد. البته همانطور که می‌دانید تز اسلام منهای روحانیت اواخر دهه چهل و اوایل دهه ۵۰ میان روشنفکران دینی ایران دارای اعتبار قابل توجهی بود و با ظهور حضرت امام (ره) و پیروزی انقلاب اسلامی تا حد زیادی اعتبار نظری و سیاسی خود را از دست داد، اما همچنان عده‌ای به واسطه همان دیدگاههای «ولایت منهای روحانیت» در نهانخانه ذهن خود داشته و بر مینای آن عمل کرده‌اند.

از سوی دیگر در دهه‌های اخیر در ایران جریان فکری و تشکیلاتی سامان یافته بود که روحانیت را جدای از سیاست می‌دید، می‌خواست و می‌پسندید. اما ما به عنوان نسل نو روشنفکران مسلمان معتقد به معیت دو سویه ولایت با روحانیت و روحانیت با ولایت بودیم. پس اولین دلیل رویکرد ما به مسئله روحانیت اعتقاد به تفسیر امام (ره) از اسلام و پیرو آن نقش روحانیت در ارائه آن تفسیر و فهم حکومتی اسلام که اساسی‌ترین رکن اندیشه امام (ره) بوده می‌باشد.

ما معتقدیم که ولی فقیه ثمره علمیه و دستگاه روحانیت است نه یک فرشته و یا پیامبر که از آسمان نازل شده باشد، بلکه فردی از آحاد روحانیت است که دارای ویژگیهای ممتاز - و نه لزوماً منحصر به فرد - است که توسط خبرگان و یا خود مردم انتخاب می‌گردد.



یکی دیگر از دلایل رویکرد ما به روحانیت نیاز ما به عنوان دانشجویان، دانشگاهیان و روشنفکران به فهم عالمانه دین و نوع نگاهی است که نسبت به ارتباط علوم انسانی - بعنوان جهت دهنده معارف و فرهنگ بشری - با معارف و حیانی و آموزه‌های ارزشی که دین متکفل تبیین و تشریح آن است، داشته‌ایم، ما معتقدیم که اسلام دین جامعی است که برای فلاح نهایی انسان در دنیا بعنوان مزرعه آخرت برنامه معلوم و مشخصی را به طور کلی و از دیدگاه ارزش، معرفی کرده است و دانشگاهها در رشته‌های علوم انسانی و حتی در رشته‌های تجربی و علوم دقیقه که متأثر از علوم انسانی می‌باشند نیاز به ارتباطات و وحدت با حوزه و روحانیت بعنوان یک نهاد ارزش و تعلیمی برای دستیابی به فرهنگ و تمدن اسلامی دارند. دانشگاه اسلامی که متولی این مسئولیت است بدون ارتباط منظم مستمر و منسجم دانشگاه، دانشجو و استاد و با حوزه، عالمان دینی و طلاب، گونه‌ای واقعی می‌تواند ما را به نتیجه رهنمون گردد.

رویکرد سوم ما به مسئله ارتباط با روحانیت ناشی از اعتقاد به رابطه قالب و محتوا در فعالیتهای انسانی است. در فعالیت جمعی، سازمان و مدیریت حکم قالب را دارد که تسهیل کننده و تسریع کننده فعالیت مجموعه‌های انسانی برای نیل به اهداف معلوم می‌باشد. برای دسترسی به اهداف الهی از طریق فعالیتهای اسلامی نمی‌توان قالبهای ضد دینی و حتی غیر دینی را مورد استفاده قرار داد. از این رو حضرت امام (ره)

به عنوان مفسر بی بدیل اسلام ناب، شهید مطهری بعنوان معلم، مبیین، مدرس آن تفسیر و شهید بهشتی بعنوان کسی که قالب و محتوای عمل جمعی اسلامی را عملاً و نظراً تبیین و تعیین نموده است مورد توجه جدی ما قرار گرفته‌اند.

بر همین اساس ما معتقدیم که برای حفظ جامعه در صراط مستقیمی که تشخیص داده‌ایم این سه رویکرد می‌تواند بالاترین و قابل قبول‌ترین تضمین را تأمین نماید. از طرف دیگر ما معتقد به ارتباط با صاحبان ارزشها هر کس و هر کجا که باشند، بوده و هستیم.

ما معتقدیم که آحاد مردم و دانشجویان ما مستحق آن هستند که خاضعانه و خاشعانه خواستار ارتباط صمیمانه با آنها باشیم. یقیناً کسانی که دارای برجستگی‌های خاص علمی و عملی هستند در این راستا دارای جایگاه ویژه‌ای هستند. حال می‌خواهید آنها را شخصیت بدانید یا نه. ارتباط ما با گروهها تشکله‌ها و جریان‌ات مختلف کشور و حتی بیش از آن، در سطح جهان، مبتنی بر اصول چند گانه ذیل است:

اولاً: ارتباط بایستی بر ارزشها، حفظ، بسط یا ارتقاء آن باشد.

ثانیاً: ارتباط ما با مجموعه‌های دیگر بایستی تسهیل کننده راه ما و فراهم آورنده زمینه‌های دسترسی ما به اهدافمان باشد.



ثالثاً: این ارتباط باید همراه با احترام متقابل و رعایت کرامت جمعی - انسانی و عزت نفس اعضا و مرکزیت این تشکل باشند.

رابعاً: این ارتباط نباید موجب خدشه دار شدن استقلال و تمامیت تشکل گردد.

خامساً: هویت دانشجویی و جوان این تشکل اقتضای آزاد اندیشیدن، آزمون و خطا کردن و بلندپروازی نمودن و خودباوری عاقلانه، ضمن در نظر گرفتن احساسات و عواطف دوران جوانی را دارد که در ارتباط با مجموعه ها را افراد دیگر باید مورد ملاحظه قرار گیرد.

؟ با توجه به ضرورت تأمین مالی و اقتصادی هر تشکل و تبعاتی که هر یک از راههای مختلف تأمین نیازهای مالی دارد، از قبیل فساد در فہالیتہای اقتصادی یا وابستگی و بی برنامه گلی در کمک گرفتن از شخصیتها و گروهها ... شما چه راهی در این رابطه را شایسته تر می دانید و اختلاف دیدگاهها در این زمینه در «جامعه» بر چه اساسی بود؟

✓ من معتقدم که برای هر تشکلی برای اینکه مستقل باشد و وامدار دیگران نگردد لازم است که از نظر اقتصادی - مالی مستقل باشد. تشکلهایی که استقلال مالی نداشته اند در طور تاریخ مورد سوء استفاده

ابزاری صاحبان زر و زور قرار گرفته‌اند و همانگونه که مستحضرید حتی به در یوزگی و جاسوسی برای ادامهٔ حیاتی سیاسی یا تشکیلاتی خود روی آورده‌اند. حزب توده و سازمان منافقین و گروه‌های دیگر از نمونه‌های بارز چنین وضعیتی می‌باشند.

مقام معظم رهبری بارها از تشکلهای اسلامی - دانشجویی به اصرار خواسته‌اند که ضمن حفظ استقلال خود از افتادن به ورطهٔ خط‌بازی و جناح‌بندیهای مرسوم در جامعه پرهیز نمایند. ایشان معتقدند که دانشجوی ضمن آنکه خط و سلیقهٔ سیاسی دارد نباید آن مسائل را در فعالیتهای خود در دانشگاه دخالت دهد.

از ابتدای جامعه معتقد بودم که در کنار کارهای روزمره و مرده باد و زنده باد و کارهای هیجانی و احساسی که ابتدا اینگونه فعالیتها رونق دارد، ضمن پرداختن به مسائل مبنایی و نرم‌افزاری مانند مرامنامه، اساسنامه و آئین‌نامه‌ها بایستی به مسائل سخت‌افزاری نظیر مکان و امکانات لازم برای فعالیت و منابع مالی مستقل نیز فکر کرد، اصرار من بر این نکات و عدم اکثریت هیئت مؤسس بدین مطالب موجب کدورت خاطر اکثریت نسبت به حقیر شده بود تا اینکه تلاشهای بسیار مؤثر و ضروری اولیه را توانستیم با مسائل مذکور تلفیق کنیم و نهایتاً از ابتدای دبیری اینجانب و کاهش هیجانات نخست و با زحمات دوستان مکان فعلی جامعه و امکاناتی دیگر فراهم آمده البته پاره‌ای از دوستان همان گونه که اشاره کردید در آن



زمان قائل بودند که فعالیت اقتصادی فسادآورست و این یک تفکر رایج در آن زمان بود و با اصرار من به جایی نرسید. طرحهای زیادی را به علت رشته تحصیلی و علاقه کاری با دوستان در میان گذارم و جلساتی را نیز برای انجام کار تشکیل دادیم، اما وقتی به نهایی کردن یک طرح می رسیدیم به بن بست غیر قابل گشودنی مواجه می شدیم.

حال هم فکر می کنم دیر نشده است، در ماههای اخیر که جامعه تحت فشارهای شدید بوده است و به علت شاید طرح مسائلی که افرادی را خوش نیامده است به تعبیر بعضی از دوستان در شعب ابی طالب واقع شده ایم این نیاز بیشتر احساس می شود و ممانت و کارشکنی یا حداقل عدم کمک پاره ای افراد از این طرح معنای سیاسی خود را پیدا کرده است.

البته در تشکلهای سیاسی رسم بر این است که امور از طریق اخذ حق عضویت رتق و فتق گردد، یا از طریق کمکهای مردمی، شهید بهشتی در توصیه ای که به اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا داشته اند به صراحت و با تفصیل این راه را گشوده اند ولی متأسفانه در فضای فعلی سیاسی کشور و همچنین در تشکلهای دانشجویی زمینه عمل به این توصیه حکیمانه و کم مؤونه بسیار محدود می باشد.

دانشجویان امروز به علت مشکلات مالی و اقتصادی بعضاً به اشتغال در کارهای مختلف و غیر مرتبط با تحصیلات و تواناییهای خود می‌پردازند که هیچ تناسبی نیز با منزلت و شأن آنها ندارد تا بتوانند به تحصیلات دانشگاهی خود ادامه دهند و توقع مالی از کثیری از آنها غیر منصفانه است و اکثراً این توقع را بر نمی‌تایند و اگر مشکلات اقتصادی، معیشتی، تحصیلی و ... به آنها امکان فعالیت جمعی دهد و یا اساساً به فعالیتهایی در اینگونه جمعها روی آورند، آنگاه اگر توقع مالی داشتن، میسر و مقدور نخواهد بود. کمک گرفتن از گروهها و شخصیتها غالباً همراه با نوعی توقع می‌باشد و اگر فرد مذهبی نیز این اقدام را انجام دهد، دست، گروه یا فردی که کمک کند، تنزل خواهد کرد و زمانی از عالی‌ترین رده تشکیلات و سازمان برای توجیه فرد یا جمع کمک کننده باید صرف گردد و اگر هزینه‌های دیگر مانند پاگذازدن بر بعضی از نظرات جمع و اعمال نفوذهای و زیر پاگذازدن شخصیت افراد را نیز به این اضافه کنیم، هزینه تمام شده اینگونه کمکهای بسیار زیاد خواهد شد و ممکن است در پاره‌ای از موارد هزینه‌های بیشتر از منافع حاصل از این دسته منابع گردد.

پیشنهاد مشخص من انجام فعالیتهای درآمدزا متناسب با شؤن دانشجویان نظیر تشکیل مراکز نشر و چاپ، مؤسسات فرهنگی آموزشی، هنری و تحقیقاتی با استفاده از کمکهای مردمی و اعانات اعضا بصورت تعاونی



یا شرکت سهامی زیر نظر شورای مرکزی اما منفصل از فعالیتهای تشکیلاتی و سیاسی لیکن در ارتباط با آن می باشد.

؟ لطفاً مقداری راجع به جایگاه هیئت مؤسس و علل بروز برخی اختلاف نظرها در آن مسائلی که در حیطه عمل این جمع به وقوع پیوست توضیحاتی بفرمایید.

✓ مجموعه برادرانی که فعالیت جامعه را با همدیگر آغاز کردند، به علت دغدغه هایی که نسبت به آینده جامعه داشتند تمهیداتی را در نظر گرفتند. این دغدغه ها در چند محور بود:

یکی حفظ روند کلی جامعه و اهداف مؤسسين در بلند مدت بود. دوم اینکه چون تشکل دانشجویی ما را یک تشکل متغیر می دانیم که دائماً در حال تغییر است و از طرفی فعالیت تشکیلاتی ذاتاً نیازمند نوعی ثبات است لذا بین این ثبات و آن ذات متغیر باید به نوعی ارتباط برقرار باشد. لذا در نظر داشتیم که مجموعه ای را قرار بدهیم که حداقل این دو وظیفه را برعهده بگیریم.

اما متأسفانه این اندیشه با چند چالش جدی مواجه شد. اولین مورد اینکه ما نتوانستیم غیر از مجموعه هیئت مؤسس، بقیه نیروهای فارغ التحصیل جامعه را متشکل بکنیم و ارتباط آنها را حفظ کنیم و ارتقاء

بدهیم. ضمن اینکه وجود هیئت مؤسس هم پذیرش چندانی در جمع اولیه نداشت و هنگامی که من این طرح را مطرح کردم آقای فضائلی و درخشان به شدت با این نظر مخالفت کردند و نپذیرفتند و بعدها با مذاکراتی نهایتاً قانع شدند و این اصل در اساسنامه قرار گرفت و در کنگره تصویب شد.

پس از کنگره و تشکیل یک شورای مرکزی خوب، متأسفانه برخی از دوستان که اساساً مخالف برگزاری کنگره بودند یا حتی خواستار تعطیلی جامعه بودند، بجای کمک فکری به شورای مرکزی جدید، توقع داشتند، اینجانب که دبیرکل و ضمناً دبیر هیئت مؤسس هم بودم، چون گذشته با آنها ارتباط داشته باشم و آنها نیز همچنان نقش رهبری و مدیریت جامعه را از طریق اینجانب پیگیری نمایند، و نظرات مطرح شده در شرح وظایف خود در اساسنامه را «نظارت استصوابی» تفسیر کرده و به مداخله در امور اجرایی و مسایل جزئی جامعه می پرداختند.

به عنوان مثال اینجانب براساس اختیار تامی که از جانب هیئت مؤسس در یکسال پیش از کنگره تا کنگره داشتم، یکی از برادران قدیمی و سابق جامعه را به دبیر دانشگاه پلی تکنیک منصوب کردم. پس از برگزاری کنگره بین دو نفر از برادرانی که بعدها اصلاً از جامعه جدا شدند و دبیر مذکور اختلاف بوجود آمد، و آن دو معتقد بودند که من حق انتصاب برادر مذکور را نداشته‌ام و بدون اذن شورای مرکزی این کار



انجام داده‌ام. آن دو نفر که از جانب برخی افراد هم تحریک شده بودند بدون اینکه مسئله را در شورای مرکزی مطرح نمایند - در حالیکه دبیر مذکور و یکی از آن دو نفر عنصر شورای مرکزی جامعه هم بودند - نزد هیئت مؤسس شکواییه برده بودند و هیئت مؤسس بدون کسب اجازه‌ای برای حضور در شورای مرکزی با نظر شخصی خود به طور غیر منتظره‌ای در جلسه شورای مرکزی شرکت کردند و با طرح مسائل گذشته هیئت مؤسس به ایجاد شبهه و تردید در اذهان اعضای جدید شورای مرکزی - خصوصاً برخی که اعضاء جدید بودند و هر یک با اصرار فراوان پذیرفته بودند که با جامعه همکاری نمایند - پرداختند.

عملاً پس از آن جلسه شورای مرکزی سلامت و آرامش خود را تا ماهها از دست داد و این تازه نقطه شروع حملات دو تن از اعضاء هیئت مؤسس به اینجانب بود. هر چند در آن جلسه معلوم شد که مشکلات و اختلافات دانشگاه پلی تکنیک هیچ گونه ارتباطی به شورای مرکزی هم نداشت، چه رسد به هیئت مؤسس، بهانه خوبی برای ما شد که دو تن از برادران هیئت مؤسس تلاش در راستای تثبیت و تداوم دخالت خود در امور جامعه انجام دهند. در یکی از جلسات هیئت مؤسس که تشکیل شد با توجه به نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری چند تن از اعضاء هیئت مؤسس که تصور می کردند آقای ناطق‌نوری رئیس جمهوری خواهد شد و نظر تشکلهای برای ایشان در تعیین وزراء و مسئولین دولت آینده تعیین کننده و سرنوشت ساز

خواهد بود - به صراحت از اینجانب خواستند که لیست وزراء پینهادی جامعه توسط هیئت مؤسس تنظیم و به آقای ناطق نوری تسلیم گردد. ضمن اینکه از اینجانب می‌خواستند که جلسات هیئت مؤسس را مرتب تشکیل دهم تا آقایان رهنمودهایی را برای هدایت اینجانب و شورای مرکزی افاضه نمایند.

اما من که خود طراح جایگاه هیئت مؤسس در اساسنامه و نویسنده شرح وظایف مذکور بودم، توقعات برادران را نامعقول و غیر منطقی دانسته و از پذیرفتن آنها سرباز زدم. چرا که در اصل ۳۴ اساسنامه آمده است که فقط شورای مرکزی منتخب کنگره و نماینده آحاد دانشجویان است که وظیفه رهبری و مدیریت جامعه را به عهده دارد.

در مرحله اول اینجانب از تشکیل دادن جلسات هیئت مؤسس بیش از جلسات شورای مرکزی استنکاف نموده و معتقد بودم که جامعه مشکلی ندارد که هیئت مؤسس بخواهد در جلسات مکرر هفتگر و حتی بدون هماهنگی قبلی در جلسات شورای مرکزی و سخنرانی‌های طولانی و طرح نظرات شخصی - که به هیچ وجه حداقل با بنده که عضو و دبیر هیئت مؤسس بودم طرح نشده بود - پرداختند و در اذهان جوانان پاک و مستعدی که تازه به عضویت جامعه در آمده بودند به ایجاد تشنج و بزرگنمایی اختلافات پرداختند.



در یکی از جلسات هیئت مؤسس که پس از استنکاف بنده از تشکیل آن، در منزل آقای مرادیان تشکیل گردید. پس از اینکه اصرار برادران بر ادامه روند قبلی را دیدم ابتدائاً عدم آمادگی خود را برای حضور در هیئت مؤسس و پذیرفتن خواسته‌های غیر منطقی آنها، کتباً ارائه نمودم.

البته در آن جلسه در ادامه روند گذشته و با توجه به شناختی که از اینجانب داشتند، برادر فضائی نامزد دبیر هیئت مؤسس شد. البته همین عنوان که بعدها حتی در روزنامه‌ها استفاده تبلیغاتی از آن شد هیچگونه محمل قانونی در اساسنامه نداشت و اگر هم می‌شد چنین سمتی را تراشید مربوط به پیش از برگزاری کنگره بود که هیئت مؤسس در واقع همان شورای مرکزی بود و هر دو مسئولیت در اینجانب جمع شده بود و با توجه به اختیار تامی که داشتم بدون هیچگونه تعارضی توانسته بودم تمام مراحل مقدماتی مربوط به برگزاری کنگره را به نحو غیر قابل انتظاری انجام بدهم.

طرح بحث دبیر هیئت مؤسس برای مشروعیت بخشیدن به تکراری‌های دو نفر از دوستان و مجوزی برای دخالت‌های بی‌مورد آنها در مسائل مختلف جامعه بود لذا اینجانب با شناختی که از نحوه عمل و انگیزه دوستان داشتم ترجیح دادم که دیگر در خدمت آن جمع نباشم.

پس از آن جلسه برادران مذکور، ضمن تشدید اختلاف افکنی‌ها و تشنج آفرینی‌های گذشته، به اصرار از من می‌خواستند که در تمام جلسات هیئت مؤسس بعنوان دبیرکل شرکت کنید و بنده هم از این امر خودداری کردم و از آنها خواستم هر مورد یا سوالی دارند بطور مکتوب ارائه نمایند تا پاسخ بصورت مکتوب به آنها داده شود که البته آنها نپذیرفتند.

پس از انتخابات ریاست جمهوری و انتقادات شدید اینجانب نسبت به عملکرد تشکلهای همسو، جامعه روحانیت مبارز و شخص آقای ناطق و بروز اختلاف نظر در تحلیل مسائل قبل و بعد از انتخابات و تلاش بعضی از عوامل یکی از روزنامه‌های عصر و یکی از فعالان نشریه یکی از جمعیتها، بار دیگر برخی از اعضاء هیئت مؤسس فرصت را مغتنم شمرده و بدون هیچگونه زمینه قبلی آقای فضائلی از اینجانب خواستند که از دبیرکلی جامعه استعفاء بدهم.

چون این مسئولیت را شورای مرکزی برعهده من گذاشته بود، به آنها پیشنهاد کردم که اگر دلایلی دارند، عزل اینجانب را در شورای مرکزی مطرح نمایند تا رأی‌گیری نمایند. ایشان هم که تصور می‌کرد چنین درخواستی می‌توان از حقوق هیئت مؤسس باشد و دلایل کافی برای عزل اینجانب دارند، در جلسه بعدی شورای مرکزی به مدت قریب ۲ ساعت سخنرانی مبسوطی در عدم صلاحیت بنده ایراد کردند. البته



در آن جلسه برادر درخشان نیز با نقل مسائلی از جانب برخی شخصیتها که بعداً معلوم شد خلاف واقع بوده است، ایشان را همراهی می نمود. البته آقای حسن زاده که بعدها از جامعه اخراج شد و آقای توانگر که عضو تحریریه روزنامه رسالت است نیز با اتهاماتی نظیر ارتباطات من با کارگزاران سازندگی و ضدیت با ولایت فقیه و داشتن تفکرات مارکسیستی علیه من صحبت نمودند.

در همان جلسه اعضاء شورا د رمورد موارد مذکور بحث و بررسی کردند و اینجانب هم چون از قبل تصمیم داشتم دفاعی از خود نکنم با سکوت جلسه را همراهی نمودم پس از چند ساعت اعضاء شورای مرکزی با اکثریت قاطع آراء تقاضای کفایت مذاکرات نمودند و رای گیری به عمل آمده و ۳ الی ۴ نفر از جمع ۲۵ نفر شورای مرکزی با نظر هیئت مؤسس موافقت کرده و خواستار عزل اینجانب شدند.

اما من بعنوان دبیرکل وظیفه خود دانستم به دلیل اهمیت موضوع با راضی نمودن جمع و برای پایان دادن به این دست مسائل از آنها خواستم که از آن جلسه ت جلسه ماه بعد را ضمن راضی نمودن تماس با برادران هیئت مؤسس و ملاقات جمعی و فردی با آنها و تحقیق و تفحص به بررسی کامل موضوع بپردازند و اعلام کردم که برادران هیئت مؤسس ان شاء... براساس وظیفه خود عمل کرده است و بر همه اعضاء شورای مرکزی لازم است که با همه آنها جداگاه در خارج از جلسه به بحث و بررسی پرداخته و در جریان

ریز نظرات برادران مذکور قرار گیرند تا بتوانند به دور از احساس و هیجان به یک جمع‌بندی عاقلانه از مسایل مطروحه بپردازند.

البته اینجانب به علت مسافرت ۱۴ روزه به مشهد و عدم حضور در تهران در آن ماه خبر دقیقی از مشروح مذاکرات انجام گرفته ندارم اما اجمالاً مطلع گردیدم که تعداد متناهی از اعضاء شورای مرکزی به گفتگو با آن دو نفر پرداخته بودند. در جلسه بعدی علی‌رغم مذاکرات یکماه گذشته مجدداً از برادر فضائی خواستم چون ممکن است احیاناً عده‌ای از اعضاء دلایل ایشان را فراموش کرده باشند خود ایشان و سایر مخالفین مطالب خود را دوباره تکرار نمایند.

پس از آن اینجانب بنا به درخواست یکی از شخصیتها که در جلسه قبل نقل قول خلافی از ایشان شده بود، مواردی را برای تصحیح صحبت‌های ایشان مطرح نمودم. سپس به درخواست مصرانه اعضاء شورای مرکزی رأی‌یری به عمل آمد و با احتساب رأی ممتنع به عنوان مخالف سه نفر به درخواست هیئت مؤسس جواب مثبت دادند. البته پس از آن کمتر توفیقی داشتم که با دو برادر مذکور هیئت مؤسس صحبت یا ملاقاتی داشته باشم اما امیدوارم هر کجا هستند موفق، مؤید، منصور و بهروز باشند.



؟ در آخر توصیه و یا پیامی برای اعضاء حال و آینده جامعه اسلامی دانشجویان دارید بفرمایید.

✓ توصیه من به همه آنهایی که این سخنان را می خوانند در هر عصر و زمانی و در هر عصر و زمانی و در هر مجموعه و جایگاهی این است که در زندگی خودشان هدف داشته باشند و بدانند که برای رسیدن به هدف باید زحمت کشید و با هیچ چیز جز زحمت نمی توان به هدف رسید. هیچ چیز از اراده انسان بالاتر و برتر نیست و انسان آگاه و مختار و توانا که عاقل باشد اگر اراده اش در مسیر اراده خدا قرار گیرد می تواند آن کند که مسیحا می کرد!

مصاحبه با دکتر محمد رضا مرادیان عضو هیئت مؤسس جامعه اسلامی دانشجویان

؟ با تشکر از شما، ابتدا لطفاً مقداری دربارهٔ فعالیتهای دانشجویی خودتان پیش از ارتباط با اعضاء هیئت مؤسس جامعه اسلامی دانشجویان توضیح بفرمایید.

✓ بسم... الرحمن الرحیم و به نستعین. بنده در سال ۶۴ وارد دانشگاه تهران شدم. البته در ترم دوم و عملاً تا انجام ثبت نام و مراحل دیگر که با تعطیلات سال جدید مواجه بودیم این مدت را جبهه بودم. بعد از تعطیلات که آمدم بالاخره بدلیل ارتباطات و فعالیتهای دانش آموزی که قبلاً داشتیم، جریانات سیاسی آن زمان را خوب می شناختم و خصوصاً دفتر تحکیم وحدت را در دانشگاه موقعیتش را از ناحیه خودمان هم زیر سؤال می دیدیم و هم به شکلی خطرناک.

در آن زمان خطرات فرهنگی و سیاسی زیادی دانشگاه ما را تهدید می کرد. به عینه می دیدم که انجمنهای اسلامی یک کانونی بود برای سم پاشی و رواج مسائل سیاسی که خیلی هم مطابق نظر رهبری نظام و مسئولین نبود حرکت های مثبت فرهنگی در جهت طرح دیدگاه های افرادی چون شهید مطهری و بهشتی را



کمتر می دیدم و در عوض از حرکت‌هایی مثل تجلیل از دکتر شریعتی و طرح دیدگاه‌های دکتر سروش که در آن سالها اولین بحث ایشان تحت عنوان «روشنفکری و دینداری» در دانشگاه طرح شده بود. خوب ما هم آن زمان حساسیت زیادی داشتیم نسبت به این مسائل.

اولین ارتباطی که در تهران ما داشتیم یکی جلسه‌ای بود به نام هیئت حضرت فاطمه (س) که دکتر صدر از برگزار کنندگان آن بود و ه جلسه بود و هم هیئت. بعد از آن با جمع طبرزدی آشنا شدم. از طریق آقای سعید اصلانی. آن زمان مرکز فعالیت آن گروه مسجدالجواد (ع) بود. آنها بیشتر کتابهای شهید مطهری را بحث می‌کردند و در بین کار هم مقداری کار سیاسی می‌کردند. لیکن هنوز دقیق نمی‌دانستند که می‌خواهند داخل دانشگاه چه بکنند و محیط دانشگاه را مناسب برای فعالیت نیافته بودند.

جلسه بعدی که ما ارتباط داشتیم جلساتی بود که آقای حسین محمدی که آن زمان در دفتر نمایندگی آقای منتظری در دانشگاهها زیر نظر آقای عبدخدایی فعالیت می‌کردند، داشتند.

تقریباً به موازات همدیگر این جلسات را ما ارتباط داشتیم اما در واقع هیچ یک از آنها ما را اقناع نمی‌کرد. در دانشگاه آن زمان انجمنها یک شبکه ارتباطی بسیار قوی داشتند که دانشجویها را از سالهای اول جذب می‌کردند و به کار می‌گرفتند و بعد هم که فارغ‌التحصیل می‌شدند اینها را در جهاد دانشگاهی به

خدمت دعوت می کردند که هم سربازی آنها را می پوشاند و هم حقوق دریافت می کردند. در آن شرایط جنگی اینها اینگونه عمل می کردند. بعد هم مدتی در جهاد فعالیتهای تحقیقاتی و ... می کردند و سپس بورسیه می شدند و در نهایت دوباره باز می گشتند به دانشگاه. یک سیکل بسته ای بود از یک حرکت دانشجویی دولتی! این سیکل روز به روز اوج گرفته است. آنها تقریباً تمام نیروهایشان را این گونه در دانشگاه نگه می داشتند و ما آن زمان یکی از انگیزه های فعالیت سیاسی که داشتیم این بود که این حلقه را احساس می کردیم حلقه خطرناکی است و همیشه تعبیرم این بود که بچه های ما و نوه های ما در دانشگاه به دست اینها می افتند.

دانشجوهای مثل ما که می آمدند در دانشگاه و در انجمن راهشان نمی دادند، چند صباحی در دانشگاه بودند و عملاً بعد از فارغ التحصیل شدن هم بیرون دانشگاه مجبور بودند باشند.

؟ شما برای ورود به انجمن اقدامی کردید؟

✓ بله – من همان سال اولی که وارد دانشگاه شدم در انجمن ثبت نام کردم و به لحاظ شناختی که برخی دوستان از من داشتند و از جبهه آمده بودم، ما را به عنوان عضو پذیرفتند. مدتی بعد از انتخابات شورای



مرکزی انجمن بود ما هم کاندیدا شدیم. در آن سالها افرادی مثل علی شکوری، ظفرقندی، علی بیطرف و ... اینها بودند که سالها بود برای شورای مرکزی نمی آمدند کاندید بشوند و همین طور حضور داشتند و با آمدن ما یک مقداری ولوله ایجاد شد در انجمن به دلیل اینکه ممن قبولی دانشگاه اصفهان بودم و به دلایلی شخصی تقاضای انتقال به تهران کردم. با آمدن ما به تهران اینها به شک افتاده بودند که این فرد کیست که از اصفهان برای فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی آمده و حتی در نشریه انجمن هم راجع به من مطلب نوشتند. لذا در آن دوره افراد قدیمی فوق الذکر هم که دیگر اصلاً حضوری در دانشگاه نداشتند آمدند و کاندید شدند.

در جلسه انتخابات ما هم رفتیم صحبت کردیم خودمان را معرفی کردیم. آنجا از ما پرسیدند که چرا آمده اید تهران؟ نظرتان راجع به روزنامه رسالت چیست؟ و سؤالاتی از این قبیل که ما به نحوی پاسخ دادیم که حساسیت برانگیز نباشد. خلاصه در آن جلسه ما رأی نیاوردیم. اما ارتباط با انجمن داشتیم لیکن آنها همیشه به چشم غریبه به ما نگاه می کردند.

گروه طبرزدی کم کم فعالیت را به شکل اردوهای با نام ۷۲ تن آغاز کردند لیکن هنوز در محیط دانشگاه حضوری نداشتند. جمع دفتر نمایندگی و آقای محمدی هم بیشتر یک کار ستادی می کردند. جمع هیئت

فاطمه زهرا (س) هم بیشتر پزشکان بودند و خیلی جمع فعالی از نظر دانشجویی نبودند. در حالیکه در آن زمان و خصوصاً در نزدیکیهای انتخابات مجلس، انجمنها شاید در روز ۳۰-۴۰ سخنرانی در دانشگاههای تهران داشتند. خیلی عجیب بود. اکثر آنها را سعی می کردیم به نحوی شرکت کنیم و مشکلاتی هم ایجاد کنیم. سوالاتی بکنیم و ... یادم می آید در یکی از مجمع عمومی های دفتر تحکیم که در دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد ظفرقندی صحبت می کرد و در ردیف اول و دوم تمام چهره های سیاسی و نمایندگان مجلس آن طیف نشسته بودند.

آن زمان اینها ارتباط منسجمی با دفتر تحکیم داشتند و به دانشگاه رفت و آمد داشتند. در یکی از جلسه ها که هادی غفاری صحبت می کرد من بلند شدم و سؤال کردم راجع به قضیه شرکت استارلایت و ... آنها خیلی شوکه شده بودند. سوال مرا جواب ندادند و سخنرانی تمام شد. از همانجا دیگر چهره علنی ما شناخته شد و هیچ کس دیگری هم نبود آن زمان در دانشکده پزشکی که از این موضع ما دفاع کند.

در یکی از آن برخوردهای علنی که آن زمان در دانشگاه داشتیم و اصغرزاده سخنرانی می کرد، دیدم یک نفر دیگر هم از گوشه سالن بلند شد و او هم شروع کرد به اعتراض به اصغرزاده و خلاصه آن روز ما دو نفر همدیگر را شناختیم. ایشان آقای سهلانی بود که بدین ترتیب رفاقت و دوستی ما با ایشان آغاز شد. البته



ارتباط خیلی منسجم و تشکیلاتی نداشتیم. ایشان با جمع طبرزدی بیشتر ارتباط داشت و ما با گروه دکتر صدر یک سری کلاسهای اخلاق آقای مروی بود و کلاسهای ولایت فقیه آقای یزدی که بعضاً شرکت می کردیم.

؟ آن زمان تلاشی برای پیوند و اتحاد این گروهها مختلف که جداگانه جلسه داشتند آیا صورت می گرفت یا نه؟

✓ طبرزدی و حسین محمدی هر دو سال ۶۲ عضو شورای تحکیم بودند. یعنی تا آن زمان اکثریت شورای تحکیم با بچه های خوب بوده است. در این زمان اختلافاتی آغاز می شود. ریشه این اختلافات هم بیشتر در اختلافات ما بین حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بوده. چون حسین محمدی عضو سازمان مجاهدین انقلاب بوده و طبرزدی در شاخه دانشجویی حزب. به هر حال اختلافات باعث استعفا دادن آنها می شود و از سال ۶۲ عرصه برای انحصار عده ای دیگر در دفتر تحکیم فراهم می شود. در سالهای بعد که هر کدام از آقایان فوق، در گروههای جداگانه ای برون دانشگاه فعالیت می کردند، تلاشهای بسیاری صورت می گرفت تا بین این جمعهای اتحادی ایجاد شود. چه بسا یک حرکت منسجمی

ایجاد شود، به حکمیت آقای ناطق هم تلاشهایی صورت رگفت، ایشان هم تشویق می کردند. اما پس از مدتی ما به این نتیجه رسیدیم که عملاً نمی‌ود و هر جلسه که گروه را دعوت می‌کنیم دیگری نمی‌آمد.

رحلت حضرت امام (ره) و عملکرد نادرست برخی جناحها و گروهها نسبت به رهبری «آقا» هم عاملی بود که ما را در انجام یک حرکت جدی‌تر تحریک می‌کرد. دیگر آن زمان ما از انجمنهای اسلامی قطع امید کرده بودیم. تا اینکه یک روز آقای سهلانی به من پیشنهاد داد که ما بیایم و در قالب جامعه اسلامی دانشجویان فعالیت جدیدی را شروع کنیم. آن زمان جامعه اسلامی دانشجویان در حد یک اسم بود و تعدادی از برادران دانشجو و طلبه آن را بنا نهاده بودند لیکن عملاً حضوری در دانشگاه نداشتند و نتوانسته بودند حرکت فعالی را آغاز کنند. از طریق آقای بادامچیان این پیشنهاد به آقای سهلانی شده بود که ایشان و جمع جدیدی این حرکت را ادامه دهند. ما هم کلیت مطلب را موافق بودیم ولی رفتیم یک جلسه با آقای بادامچیان صحبت کردیم که اصلاً کلیت این جوامع اسلامی (فرهنگیان، جامعه زینب و ...) چگونه است؟ وابستگی دارد؟ مستقل است؟ حرکتش بر چه اساسی است؟

ایشان گفتند پس از تعطیل حزب این خط را خود، آقا به ما دادند که نگذاریم نیروهای حزب پراکنده شوند تحت عنوان تشکلهای مستقل تری این روابط ادامه یابد. همین طور گفتند که ما هیچ انتظاری از شما



نداریم و شما بیاید خودتان به بگیرید و فعالیت کنید ما هم با توجه به شناختی که از آقایان داشتیم و می دیدیم که خودشان کار به دست خود ما خواهد بود، این مسئله را پذیرفتیم.

بنا شد دوستان دیگری را هم جمع کنیم آن زمان با آقای فضائی ما ارتباط داشتیم و تقریباً از وقتی که ایشان دانشجوی شد از طریق ارتباطاتی ایشان را می شناختیم. مسئله را با ایشان هم در میان گذاشتیم و با موافقت ایشان جمع ما سه نفر شد. آقای سهلانی هم آقای درخشان را معرفی کرد که از جبهه با ایشان آشنا شده بود و پدر ایشان را هم می شناختیم که از شهدای ۷۲ تن بودند. خصوصاً چون خانواده ایشان نزد آقایان و بزرگان شناخته شده بود، حضور ایشان در جمع ما مؤثر می توانست باشد. چون آن زمان ما را کسی نمی ناخت، البته مثل همین حالا که بعد از سالها ما را کسی بجا نمی آورد!!

آقای درخشان هم به جمع ما پیوست و شدیم چهار نفر. جلسه اول را گذاشتیم من در نظرم آقای نصر را هم بعنوان یک نفر دیگر در جمع در نظر داشتیم. آن زمان ایشان مشغله های انجمن اسلامی دانشگاه و دانشکده اقتصاد را داشتند و من نتوانستم برای آن جلسه اول ایشان را دعوت کنم. اما به هر حال همان جلسه اول بود که از طریق پیغامی یا یادداشتی که برایشان گذاشتم ایشان را دعوت کردم برای جلسه. ایشان هم آمدند و به جمع ما پیوستند.

؟ شما آقای نصر را از چه زمانی می‌ناختید؟

✓ سابقه‌آشنایی ما از اصفهان بود. همدیگر را از فعالیتهای حزب جمهوری اسلامی می‌شناختیم در شاخه دانش‌آموزی ایشان فعالیت داشتند و ما هم رفت و آمد مختصری داشتیم. یادم هست که قبلاً هم چندین بار صحبت‌هایی راجع به فعالیت در دانشگاه با همدیگر کرده بودیم و من می‌دانستم که ایشان مایل هستند نسبت به فعالیت در دانشگاه در تهران در یکی از اردوهای ۷۲ تن من مجدداً ایشان را دیدم و ارتباطمان برقرار شد. نهایتاً ایشان هم به جمع ما پیوست و پس از چند جلسه مقدماتی شروع کردیم به بحث اینکه چه بکنیم؟ البته آقای نصر آن زمان یک مقدار کمتر فعالیت می‌کردند و با تأخیر نسبت به ما چهار نفر که وقت بیشتر می‌گذاشتیم. من نظرم این بود که ما باید اول زیر بناهای تشکیلاتی را تقویت کنیم سپس بصورت علنی حضور داشته باشیم. به هر حال پس از بحث‌های طولانی نهایتاً نظر اول را دوستان لطف کردند پذیرفتند. در آن زمان انتخابات میان دوره‌ای مجلس سوم در پیش بود و انجمن‌های دانشگاه را پر کرده بودند از جلسات سخنرانی و ... گفتیم ما هم یک جلسه بگذاریم و از کاندیداهای جامعه روحانیت دعوت



کنیم. البته دلمان نمی‌خواست با چنین کاری شروع کنیم که انگ وابسته بودن و قارچ گونه بودن و ... بخوریم ولی خوب راه دیگری هم نمی‌شناختیم برای اعلام وجود. دو جلسه گذاشتیم.

جلسه اول با حمله و شلوغ شدن جلسه توسط برخی بچه‌های انجمن برهم خورد. برق سالن را قطع کردند. زد و خوردی بین بچه‌ها بوجود آمد. خلاصه خبر این جلسه در روزنامه رسالت منعکس شد و در کشور پیچید. جلسه دوم با جدیت سراغ آقای محفوظی رفتیم و ایشان هم خوب می‌شناختند و اعتماد داشتند. لذا با حمایت ایشان جلسه سوم به خوبی و آرامی برگزار شد و با استقبال خوبی مواجه شد. این شروع حرکت جامعه بود.

؟ راجع به چگونگی تقسیم مسئولیتها و عضوگیری و گسترش جامعه در شهرستانها هم اگر توضیحی دارید بفرمایید.

✓ در آن زمان ما پنج نفر هر کدام یک مسئولیت بر عهده گرفتیم. آقای نصر که کمتر فرصت داشتند مسئول آموزش شدند. چون خوب هنوز کسی نبود که بخواهند آموزش بدهند! آقای درخشان تدارکات و

مالی بودند و اتفاقاً به ایشان هم می‌آمد و خوب هم اداره می‌کردند ... خدا رحمت کند پدرشان را ... آقای فضائلی مسئول دفتر سیاسی شدند، آقای سهلانی تبلیغات و بنده را هم گذاشتند مسئول تشکیلات و دبیر. از سال ۶۸ تا ۷۰ که بنده دبیر بودم ما کار در شهرستانها را هم انجام می‌دادیم و یادم هست که در اصفهان مثلاً خود من با یک سری بچه‌های قدیمی مثل آقای قاسم‌زاده و حریرچیان و ... کار را آغاز کردیم. در شیراز یک جلسه با آقای بادامچیان رفتیم و عده‌ای از دانشجویان که آماده فعالیت شده بودند را شناختیم و فعالیت آنها هم آغاز شده و با استقبال خوبی هم مواجه بود و نیروهای خوبی را جمع کرده بودند. شیراز اولین جایی بود که راه افتاد. بعد هم اصفهان که از بهترین بچه‌های اصفهانی جمع خوبی تشکیل شد. قم هم مرکز سومی بود که در زمان دبیری ما راه افتاد. البته من خودم نسبت به گسترش خیلی سریع جامعه حساسیت داشتم با توجه به اینکه خوب حرکت جدیدی بود و احتمال نفوذ افراد بیگانه و یا افرادی که اهداف دیگری داشتند، وجود داشت.

پیشنهاد دیگر من این بود که ما پنج نفر هر کدام روی یکی از زمینه‌های مبانی اعتقادی مطالعات و تحقیق عمیق‌تری انجام بدهیم، خصوصاً در زمینه‌هایی که تخصص و یا مسئولیت داریم.



مورد دیگری که من در آغاز خیلی اصرار داشتم، بحث اختصاص یافتن یک مکان برای جامعه بود. برخی مثل آقای فضائی خیلی مهم نمی دانستند. اما من تأکید داشتم برای ارتباط بهتر دانشجویان باید یک مکان مشخص داشته باشیم تا به مراجعات پاسخ بگوییم. بالاخره علنی شدن ما باعث مراجعه و پرسش بسیاری می شد. ما هم جلساتی می گذاشتیم و دعوت می کردیم و جمعیت های در حدود صد نفر می آمدند با توجه به افرادی که هر یک از ما می شناختیم و دعوت می کردیم. گاه در یک روز در یک خوابگاه با دهها نفر صحبت می کردیم و دعوت می کردیم و بصورت چهره به چهره کار جذب نیرو صورت می گرفت. اقدام دیگری که صورت گرفت در راستای طرح سوالها و شبهات دانشجویان بود که برگه های آماده ای با تمبر چاپ کردیم تا افراد پرسشهای خود را بنویسند و برای ما بفرستند که البته استقبال خیلی نشد و آنهایی هم که پرسش نوشته بودند را بعضاً نمی توانستیم همه پاسخ را بدهیم.

؟ بحث مشروعیت حرکت سیاسی دانشجویی چه اندازه برای شما مطرح بود و چه راهها و پاسخهایی برای پاسخ به این پرسش در آن زمان مدنظر بود؟

✓ یکی از بحثهای مقدماتی جدی همین بود که نگران بودیم که آقا چه اندازه موافق هستند. قبلاً البته شنیده بودیم که آقا بیشتر به فعالیت از طریق انجمنها و می گفتند اجازه ندهید انجمنها تضعیف شود. ما از طریق برخی اشخاص مثل محسن رفیق دوست تا حدودی از موضع آقا مطلع می شدیم و او در آن اوایل از جامعه خیلی خوشش آمده بود و کمکهای خوبی می کرد. راه دیگر این بود که برخی دوستان خودشان خدمت آقا بروند و مستقیم از ایشان نظر بخواهند. خلاصه ما همه بر این نظر بودیم که امروز «آقا» دیگر مخالفتی ندارند با این حرکت. چون آن زمان دیگر روشن شده بود که انجمنها اجازه ورود به کسی غیر خودشان را نمی دهند. اگر هم یک جایی افرادی نفوذ می کردند مثل دانشکده دامپزشکی که انجمن آن در انتخابات مجلس از آقای ناطق حمایت کرد. و یابری بچه های دانشگاه یزد که دفتر تحکیم به دشت با آنها مقابله کردند و محاکمه تشکیلاتی کردند. برخی را اخراج کردند. از طرفی مدیریت دانشگاه هم ما را تحویل نمی گرفتند. برای برگزاری جلسه آقای ناطق در دانشگاه من و آقای سهلانی ۶ ساعت پشت درب اتاق دکتر رحیمیان رئیس دانشگاه تهران نگه داشته شدیم. و خلاصه دیگر به تنگ آمده بودیم. در نهایت پس از دیداری که آقای درخشان با «آقا» داشتند دیگر ما ایمان قویتر به کار پیدا کردیم و یا جدیت ادامه دادیم.



؟ یکی از بحثهای مطرح دربارهٔ تشکلهای، بحث چگونگی حفظ سلامت آنهاست. شما بعنوان یکی از اعضا هیئت مؤسس برای این مسئله خصوصاً با توجه به ارتباطاتی که در درجه اول با روحانیت داشتید و ثانیاً با شخصیتها و گروهها سیاسی، چگونه این روابط را تنظیم می کردید که هم استقلال تشکل مصون بماند و هم سلامت آن حفظ شود؟

✓ یکی از مهمترین بحثهایی که ما در آن جلسات اول با آقای بادمچیان داشتیم با توجه به شناختی که از نفوذ و تأثیر ایشان داشتیم – این بود که بالاخره نقش ما در این تشکل چیست و ما چکار باید بکنیم. ایشان کاملاً اذعان داشت که شما کار را خودتان بر عهده دارید و خودتان مسؤول هستید. البته انسان فطرتاً دنبال استقلال و آزادی است ولی ما هم آنجا خیلی حالا نمی خواستیم اثبات بکنیم که فقط خودمان هستیم. لیکن نهایتاً همین شد و حتی آقای بادمچیان که به نوعی متولی همه این جوامع و تشکلهای بود خودش به ما گفت و حتی در برخی موارد که می خواستیم مشورت کنیم می گفتند بروید خودتان تصمیم بگیرید. حالا حقیقی بود یا مصنوعی در حال ابراز می شد. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که ما به هر حال در حال تجربه اولین حرکت پر جنب و جوش دانشجویی در جناح خودمان بودیم. آقایان ما و جناح ما

متأسفانه تجربه کار با قشر دانشجو و جوان را نداشتند، لذا نه آنها خیلی تنظیم کرده بودند روابط را و نه ما. چیزی که مهم بود برای ما نحوه تصمیم‌گیری بود که می‌خواستیم خودمان تصمیم‌گیری بکنیم. ولی در کنار این در نظردان بود که برای پرهیز از آفات، کاری نکنیم که خلاف دیدگاه آقا باشد. برای ما واقعاً در این مسیر عمل کردن خیلی مهم بود.

البته بحث ارتباط داشتن و استفاده از تجربیات دیگران مغایرتی با استقلال ندارد و این چیز پذیرفته شده‌ای است. استقلال به معنای نادرست خودمحوری و خودباوری نیست. استقلال یک تشکل دانشجویی بر این اساس است که بالاخره ما بیشتر از آقایان، دانشگاه را می‌شناسیم و با استفاده از تجربه دیگران می‌توانستیم تصمیم بهتری بگیریم.

در رابطه با روحانیت چون آقا هم در دیدار آقای درخشان بحث ارتباط با روحانیت را مطرح کرده بودند. ما احساس کردیم این تعبیر آقا یک معنای خاصی می‌دهد. این طور نیست که منظور آقا یک نهاد خاص از روحانیت باشد. منظور از روحانیت، چیزی است که بعنوان محتوای دین مطرح است، بعنوان امانت‌داری که دین را حفظ می‌کند. خصوصاً روحانیت شیعه که در این قرن رهبری بسیاری از نهضتها را برعهده داشته است.



خلاصه آقا مصداق خاصی از روحانیت را مد نظرشان نبوده لیکن ما آن زمان با افراد شاخص روحانیت که مورد اعتمادمان بودند ارتباط داشتیم. هم با آقای ناطق ارتباط داشتیم، هم با برخی آقایان جامعه روحانیت، هم با علمای اخلاق مثل آقای امجد و دیگرانی مثل آقای مهدوی کنی، جنتی، محفوظی و خلاصه با مجموعه آقایان ارتباط خوبی داشتیم و از طرفی خودمان بدلیل شناخت خوبی که از همدیگر داشتیم و تقریباً همه هم سطح و همفکر بودیم خیلی هم در بیم انحراف و آفت و ... نبودیم. مثل امروز نبود که این مسایل این قدر مطرح باشد. از این قبیل مشکلات نداشتیم که مثلاً کسی بیاید بگوید از فلان فرد باید تبعیت کنیم، یا فلان فرد نماینده است در جمع ما و ...، می فهمیدیم که معنای ارتباط با روحانیت یعنی چه. یعنی ارتباطی باشد که ما را از خطرات جدی عدم درک صحیح نسبت به اسلام محفوظ بدارد. این ارتباط برای آنها هم مؤثر بود. به قول شهید مطهری برای دردشناسی نسل جوان و تلاش برای ارائه درمان از منابع اصیل اسلامی.

؟ در مسایل سیاسی چطور؟ آیا قایل به این بودید که در مسائل سیاسی هم باید از روحانیت خاصی تحلیل و جهت بگیرید؟

✓ ببینید در بین روحانیت از لحاظ سیاسی که آدم نمی‌تواند کسی را تضمین بکند. ولی ما چون خط ولایت را دشتیم و همه چیز را با ملاک و معیار ولایت می‌سنجیدیم. در واقع عیارسنج ما «ولایت» بود. هر کس بیشتر به ولایت نزدیک بود از نظر فکری و عملی، نزد ما محبوبتر بود و خوب بیشتر با آنها ارتباط داشتیم شما نگاه کنید ببینید در قضیه مهدی هاشمی بسیاری از کسانی که مدعی خط امام بودند سکوت کردند حتی برخی اعضای مرکزی انجمن دانشگاه تهران می‌گفتند، این مسئله مربوط به رهبران نظام است و ما نباید دخالت کنیم!

واقعاً اگر همین نظرات و دیدگاههای «آقا» که بطور علنی بیان می‌شود را کنار هم بگذاریم - نه آن حرفهایی که از این و آن و هر فلان دفتر و ... پخش می‌شود!! همین حرفهای علنی ایشان را اگر کنار هم بگذاریم و موشکافانه بررسی کنیم دیگر لازم نداریم از جای دیگری حرف بگیریم و سراغ کسانی برویم که تازه آنها بخواهند نظرات «آقا» را برایمان تفسیر کنند! هیچ وقت هم نباید خودمان را فراموش کنیم و بگوییم مثلاً از طریق فلان شخص بصورت کانالیزه صحبت «آقا» را می‌گیریم و اخبار پشت پرده نیاز داریم. نه، ما که نمی‌خواهیم مثلاً شصت سال آینده را پیش‌بینی کنیم! ما به روز می‌خواهیم عمل کنیم و همین که ببینیم نظر آقا در این مسایل چیست برای ما کفایت می‌کند که خط مشی خودمان را تنظیم بکنیم. در مورد برخی



مسایل که ممکن است در هاله‌ای از ابهام باشد هم بالاخره هر فرد براساس آن حدی از اعتماد که به برخی آقایان دارد ممکن است از او سؤالی بکند، نظر بخواهند. هیچ فردی که مطلق نیست یک حدی از اطمینان را بالاخره آدم به بعضی دارد و از آنها می‌تواند مشورت بگیرد.

اما همیشه ما این دغدغه را برای دوستان جدید که می‌آیند در جامعه داشتیم و هیئت مؤسس را هم به همین دلیل آقای نصر اصرار داشتند که ما در اساسنامه بگذاریم. الان ممکن است نظرشان تغییر کرده باشد. اتفاقاً آن زمان آقای فضائی اصلاً راضی نبود و مخالف جدی هیئت مؤسس بود. به هر حال این بود که حساسیت نسبت به بچه‌هایی که ممکن است در آینده بیایند در جامعه وجود داشت و نظر این بود که دوستانی که تجربه بیشتری دارند به هر حال به نحوی حضور داشته باشند. و لذا این را در اساسنامه گنجانند. به هر حال اگر بحث روحانیت را بر این اساس مطرح کنیم که جلوگیری از انحراف بکند، خوب مگر آدم منحرف در روحانیت نداریم؟ از مرجع گرفته تا بچه طلبه‌ها، از شریعتمداری گرفته تا مجتهد شبستری مثال فراوان است. ممکن است کسی شأنیتش این باشد که جامعه را هدایت کند، اما باید دید آیا این شأن را عمل می‌کند؟ مثل فردی چون شهید مطهری (ره).

در هر حال این بحث را همیشه ما داشتیم که یگ گروهی (سلامت) این حرکت (جامعه اسلامی دانشجویان) را تضمین بکند اما اینکه از چه مکانیسمهای، این را خیلی نتوانستیم مشخص کنیم. چه بسا خیلی هم برخی راهها درست نبود. مثل اینکه یک نماینده‌ای بخواهیم از آقا در تشکل اما این تجربه شده که حتی حضور یک نماینده رهبری هم در دیگر تشکلهای نتوانسته بود از پاره‌ای اختلافات و اشتباهات جلوگیری کند.

✓ به هر حال فعلاً قرار بر این گرفت که هیئت مؤسس نقش این چنین داشته باشد. تا زمانی که اختلافاتی به هر حال پیدا شد بین آقای نصر و آقای فضائلی و بعدها اختلافاتی هم در شورای مرکزی پیش آمد و به هیئت مؤسس کشیده شد که خوب چون آقای نصر خودش یک طرف اختلاف بود بنا شد در هیئت مؤسس رأی‌گیری شود برای انتخاب یک دبیر. آنجا من آقای نصر را کاندیدا کردم و آقای فضائلی هم خودشان کاندیدا شدند. در آن جلسه آقای فضائلی ۳ رأی آورد و آقای نصر ۲ رأی.

اینجا بود که آقای نصر خیلی چکشی و بد عمل کرد. من بارها به خودشان گفتم جایی بود که جامعه را تقریباً در یک شکاف و اختلاف قرار گرفت. ایشان آنجا گفت که اگر من این مسئولیت را نداشته باشم، دیگر در جمع هیئت مؤسس شرکت نمی‌کنم و قبول ندارم و خلاصه خیلی برخورد تندی کردند. من حتی



بعد با آقای فضائی صحبت کردم ایشان می گفت اگر آقای نصر این گونه برخورد نکرده بود اصلاً برای من مهم نبود و من واگذار می کردم به ایشان ولی با این برخورد ایشان آدم احساس می کند که آقای سهلانی و درخشان اجازه نمی دهند و ما را به نتیجه نرساندند که واگذار کنیم. به هر حال آقای نصر هم اصرار داشتند که جامعه بالاخره رهبر می خواهد و من احساس می کنم رهبر جامعه هستم و به خاطر همین نمی توانم در مقابل جایی پاسخگو باشم. دیگر هم در جلسات هیئت مؤسس شرکت نکردند. از آن طرف آنها هم نتوانستند درباره هیئت مؤسس فعالی تشکیل دهند بطور پراکنده افراد مراجعه می کردند و مسائل را به آنها می گفتند، که من به آقای فضائی گفتم که شما مسئولیت دبیری خود را به خوبی ایفا نکردید و این جمع را به خوبی اداره نکردید. چرا که اولین چیزی که این می خواهد یک ارتباط خوب با بچه هاست.

خلاصه نهایتاً اختلافات بیشتر شد و بنا شد درباره مسائل آورده شود در شورای مرکزی راجع به آقای نصر صحبت شود آن زمان من در امتحانات ورودی بودم. تلفنی به من خبر دادند که می خواهیم چنین کاری بکنیم البته من با این شیوه هم مخالف بودم ولی خوب آقایان به این جمع بندی رسیده بودند. در مجموع این اختلافات خیلی شکننده بود و متأسفانه محیط جامعه مثل جامعه بزرگ شده که راجع به هر کسی

می پرسند این از کدام خط است و کدام جناح! و در مجموع خلاصه یک آشفتگی ایجاد می شود که به نفع جامعه نیست و ان شاء الله که رفع بشود. چرا که ریشه اغلب اختلافات در نفسانیت است.

؟ یک سؤال مهم در رابطه با فعالیت تشکلهای بحث تأمین مالی و اقتصادی یک تشکل خصوصاً تشکلهای دانشجویی است. با توجه به اینکه این مسئله هم در حفظ استقلال تشکل نقش بسزایی دارد و هم به نظر برخی فعالیت مستقل اقتصادی هم می تواند در کشیده شدن به راههای نامشروع و فساد مالی زمینه ساز باشد. شما چه راه حل هایی را در این زمینه پیشنهاد می کنید؟

✓ در ابتدای تشکیل جامعه خوب روابط ما با برخی آقایان مثل امروز نبود که اختلافات و فاصله هایی باشد. روابط گرم و صمیمانه بود و کمکهایی در حد نیازهای ما به جامعه می شد.

اما به هر حال بحث تأمین مالی بصورت یک بحث جدی بین دوستان مطرح بود ما معتقدیم که هر تشکیلاتی از روحانیت گرفته تا تشکلهای دانشجویی نباید وابسته به جایی باشند خصوصاً تشکلهای سیاسی که هر روز می خواهد یک موضع سیاسی بگیرد. ما سه راه پیش رو داشتیم:



یکی اینکه برویم کار اقتصادی بکنیم. در این مورد آقای فضائی به شدت مخالفت کرد. خوب بدلیل اطلاعاتی که نسبت به برخی آقایان و مسئولین داشت که در کار اقتصادی فعالیت کرده بودند و دچار فساد و سوء استفاده شده بودند خلاصه خیلی حساسیت داشت ایشان و لذا این راه منتفی شد. در حالیکه آن زمان می شد یک کار اقتصادی خوبی را شروع کرد. نه اینکه حالا خودمان بکنیم یک کسانی را بگماریم که این کار را بکنند و منافعش را ځامعه استفاده کند، اگر این کار شده بود ما هیچ وقت این مشکلات مالی را نداشتیم و خیلی راحت می توانستیم در راه گسترش ځامعه و ایدآل کار کردن ځامعه گام برداریم.

راه دوم استفاده از کمکها و هبه های مردمی بود. یکسری قبوض کمک چاپ شده بود و در جلسات پخش می شد. عملاً این راه هم خیلی راه موفقی نبود. چون نه میزان و اندازه مشخصی داشت و نه چندان قابل توجه بود.

راه سوم هم که در عمل تنها راهی بود که باقی ماند استفاده از روابط برخی آقایان و کمک گرفتن از آنها بود. طبیعتاً آنها براساس ملاحظاتی که داشتند و عقاید و افکار خودشان کمکهایی می کردند و خلاصه آن زمان در ارتباطاتی که با آقای ... و آقای ... داشتیم کمکهای نقدی و جنسی می گرفتیم. اما خوب اینها پنهان بود و قرار نبود که این نوع وابستگی های مالی علنی شود. البته شک نداشته باشید که دفتر تحکیم

بسیار بیشتر از ما امکانات و حتی منزل برای اعضای‌شان فراهم می‌کردند و امکانات فراوان در اختیار ایشان بود.

پس از دیدار با خود «آقا» و اینکه فرموده بودن از همان آقایان کمک بگیرند و خودشان به آن آقایان گویا گفته بودند که کمک کنند و این کمکها ادامه داشت تا مدتی پیش که شنیدیم یک مقداری محدود شد و نهایتاً قطع شد. ما هم ارتباطمان با آقایان کمتر شده البته.

به هر حال من از همان زمان معتقد بودم، الان هم بیشتر که باید در جهت خودکفایی تشکیلات قدم برداریم، بالاخره تشکلهای باید مستقل باشند، البته نه به این معنا که یک تشکل هر کاری دوست داشت بکند و هر حرفی دلش خواست بزند. بلکه برای اینکه بتوانند با برنامه‌ریزی یک حرکت بلند مدت را جلو ببرند. بهترین راه هم به نظر من نوعی مشارکت در فعالیت اقتصادی است. البته نه اینکه خود افراد دخیل باشند. این هنوز صلاح نیست. اما اینکه با جایی مشارکت داشته باشیم به نحوی و از محل درآمد آن استفاده شود برای فعالیت جامعه. چون این شیوه ارتباط با آقایان خیلی مناسب نیست. بالاخره هر پدری فرزندش را دوست دارد اما هر پدری نمی‌تواند همه نیازهای فرزندش را برآورده کند.



من احساس می‌کنم برخی آقایان این جناح ما نمی‌توانند آن چیزی که قرار هست، باشند. وگرنه اگر آنها حمایت بکنند این تشکل می‌تواند انصافاً مهمترین و مؤثرترین نقش را در جریان‌ات و تفکرات اثباتی داشته باشد. ولی متأسفانه خیلی بها داده نمی‌شود به همین دلیل هم نباید یک تشکل اینگونه وابسته باشد که با امر و نهی یک نفر کار آن مشکل پیدا کند.

? بعنوان آخرین سؤال اگر توصیه یا پیامی برای اعضاء حال و آینده جامعه اسلامی دانشجویان دارید بعنوان یکی از اعضاء هیئت مؤسس، بفرمایید.

✓ حالا البته شما اینقدر روی هیئت مؤسس تأکید می‌کنید، ما عضو شورای مرکزی هم هستیم ...!

? ما از حیث هیئت مؤسس بودن با شما مصاحبه کردیم و گرنه با ۲۵ نفر باید مصاحبه می‌کردیم!

✓ من کوچکتر از آن هستم و قابل نیستم که توصیه‌ای بکنم اما چیزی که به ذهنم می‌رسد این است که امروز این فعالیتها و ارتباطات سیاسی و فرهنگی در محیط دانشگاهها و بیرون از آن مبدا ما را از تحکیم آن مبانی اعتقادی که اساس همه چیز است باز دارد. اگر هر آدم سیاسی آن مبانی محکم را نداشته باشد قطعاً یک روزی چپ خواهد کرد. بسیار بوده‌اند نمونه‌ها. در این زمینه آثار شهید مطهری تا حد زیادی پاسخگوی

نیازهای ماست. اگر این مبانی تحکیم بشود و در کنارش روشن بینی و روشنگری بدون هیچگونه تعصب خاصی نسبت به موضوعات فرهنگی و سیاسی وجود داشته باشد.

در واقع رشد افراد و جامعه را در بر دارد «افضل الاعمال بعد المعرفة الصلاه» حدیثی است که اهمیت معرفت و آگاهی را برای ما روشن می‌سازد. اگر ما خوب این مبانی را بشناسیم حتی در ارتباط با روحانیت هم می‌توانیم تأثیرگذار باشیم تا آنها به زبان و ادبیات نسل جوان دانشگاهی آشنا شوند و پاسخگوی نیازهای جوانان واقع شوند. این مبانی اعتقادی هم که من عرض کردم بیشتر در سه جنبه است:

یکی در شناخت خود اسلام و مبانی آن، یکی فلسفه غرب است و دیگر تاریخ.

در هر سه این زمینه به نظر من خیلی مطالعه ضروری است برای کسی که می‌خواهد فعالیت سیاسی و فرهنگی انجام دهد تا مبانی و اصول اعتقادی افراد را شکل بدهد و بتوان آنها را از تهاجمات مختلف به سر منزل مقصود برساند.

با تشکر از شما که این فرصت را در اختیار ما قرار دادید.